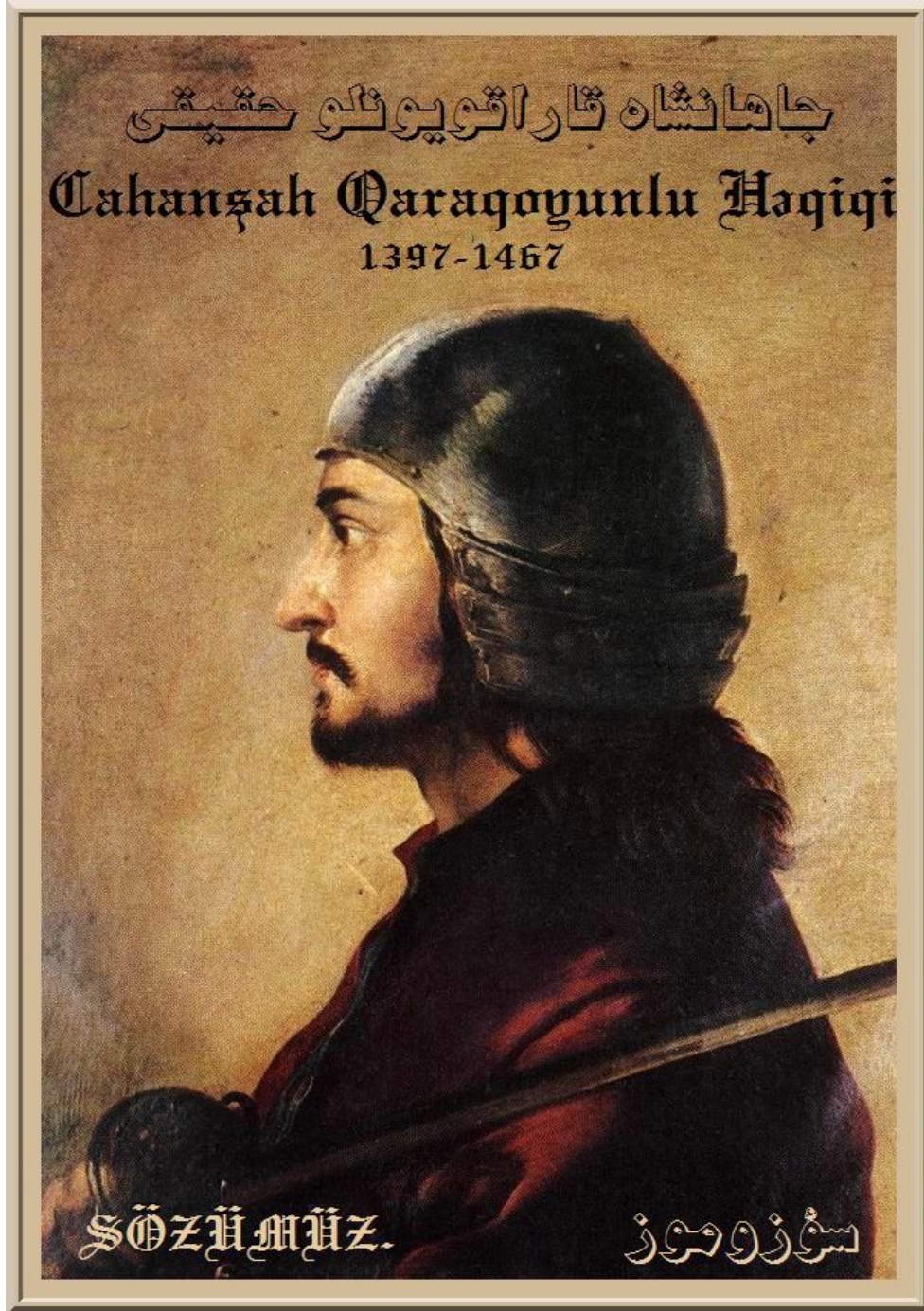
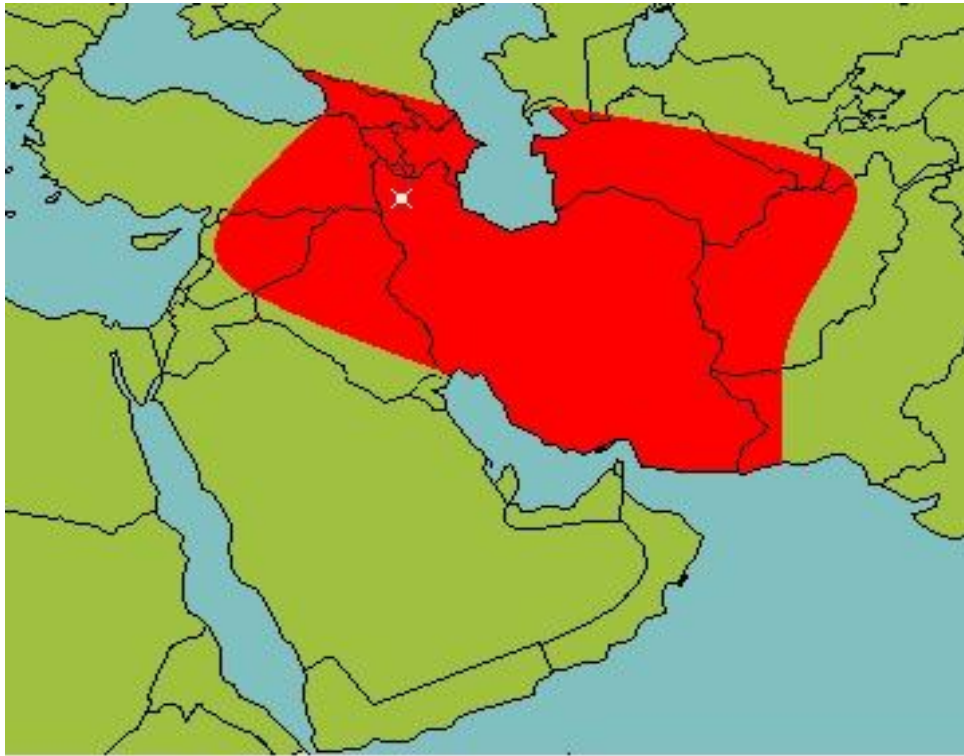
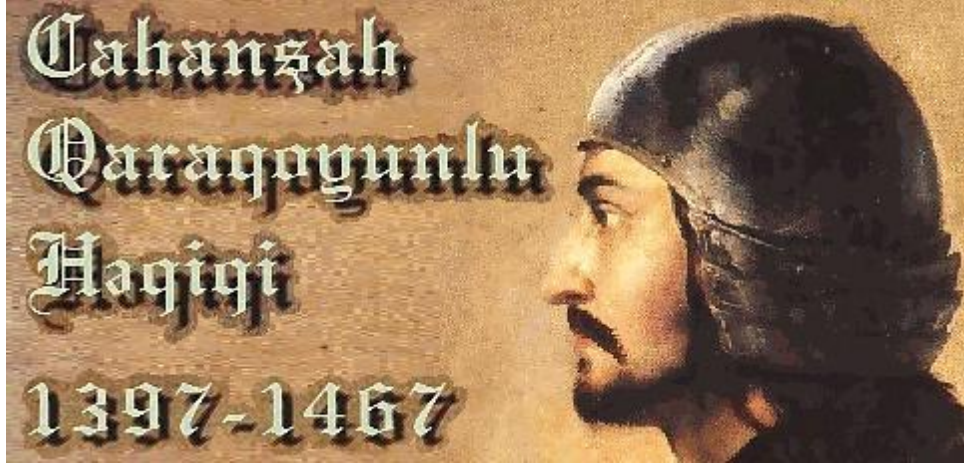


جهان شاه تورکمان قارا قویونلو

مئهران باهارلی



از وئبلاگ جاهانشاه قراقویونلو
<http://cahanshah.blogspot.com>



تورک-آذربایجان قراقویونلو خاقانلیغی تورپاقلاری
Türk-Azərbaycan Qaraqoyunlu Xaqanlığı Torpaqları
قلمرو امپراتوری تورکی آذربایجانی قراقویونلو

بررسی دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو، از طرف نسل جوان، به جهت تبیین، آگاهی و بازسازی ارکان هویت ملی خلق ترک و آذربایجان - که در یک صد سال اخیر بر اثر تبلیغات و دسائس قومیت‌گرایان فارس و دولت ایران مستظهر به استعمارگران غربی شدت مخدوش گردیده - مهم، مفید و ضروری است. در تبلیغات دولتی و قومیت‌گرایانه فارسی، بسیاری اوقات قاراقویونلوها، آغ قویونلوها و ... به لحاظ ملی-تباری به صورت گروهی غیر ترک و غیر آذربایجانی و به شکل ترکمن زردپوست که مستقیماً از آسیای میانه آمده اند معرفی می‌گردند؛ قاراقویونلوها همچنین برخی از حکمرانان تورک پیشین از تیموریان و جلایریان و همچنین صفویان و قزلباشان معتقد به مذهب شیعه امامی فارسی، حتی ولایت فقیه شناسانده شده؛ کلیت حکمرانان تورک و آذربایجانی شامل قاراقویونلوها به صورت وحشیان و بی‌فرهنگانی بدوی نشان داده می‌شوند و ... هدف از این ادعاهای نادرست و فاقد مدارک تاریخی، منفی نمایاندن چهره تورکان تاریخی، ایجاد دوری و جدائی بین توده ترک ساکن در ایران امروز و اقوام و دولتهای تورکی حاکم بر ایران - که کوچکترین شک و شبهه ای در تورک بودنشان نیز وجود ندارد - و تاریخ آنها و در نتیجه نخست بی‌هویت نمودن ترکان آذربایجان جنوبی و ایران و سپس مونتاز کردن هویت ایران زمینی - آریائی - پارسی برای این گروه هویت‌زدائی شده است.

در همین استقامت، پان ایرانیستها، قومیت‌گرایان افراطی فارس و نهادهای رسمی جمهوری اسلامی با اصرار ادعا می‌کنند که در آذربایجان و ایران تا قبل از صفویان کسی کلمه ای و سطری به ترکی ننوشته است. مثلاً به ادعاهای زیر توجه کنید:

- "تا تاسیس دولت صفویه و روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی کسی از شعرای آذربایجان شعری به ترکی نگفته است". (کتاب تاتی و هرزنی، تبریز، 1333. عبدالعلی کارنگ)

- "سند ترکی تا چهار صد سال پیش در آذربایجان یافت نشده است". (مطالعاتی در باره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان. منصور، فیروز، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه ایران. 1379).

- "تاکنون چه نوشته‌ای بر سنگ یا کاغذ یا پوست یا فلز به زبان «ترکی» از آذربایجان پیش از عصر ترکمانان - صفوی به دست آمده است؟ کدام نویسنده یا شاعر آذربایجانی پیش از عصر ترکمانان - صفوی جمله یا بیتتی را به زبان «ترکی» نوشته یا سروده است؟" (از سایتهای اینترنتی پان ایرانیستهای فارس)

- "در ترکی جز حیدربابایه شهریار ادبیات خاصی نداریم". (از سایتهای اینترنتی پان ایرانیستهای فارس)

.....

بر خلاف ادعاهای دولتی و جعلیات قومیت‌گرایان فارس، دهها هزار نوشته به زبان ترکی از آذربایجان پیش از عصر تورکمانان صفوی هم بر سنگ و هم بر کاغذ و هم بر پوست و فلز در دست است. سکه‌ها و چاوها با نوشته‌های تورکی، که از محکمترین اسناد تاریخی در علم تاریخ و باستان‌شناسی شمرده می‌شوند، صرفاً یک مقوله از این اسناد تاریخی با نوشته‌های تورکی آنها هم به عنوان زبانی رسمی و دولتی در ایران اند. همچنین از قرن‌ها پیش از

تاسیس امپراتوری ترکی - آذربایجانی صفوی، نویسندگان و شعرای آذربایجانی هم در شمال و هم در جنوب به ترکی نوشته و شعر سروده اند و خوشبختانه بسیاری از این آثار ادبی به روزگار ما نیز رسیده است. حتی به اعتباری می توان گفت اوج ادبیات ترکی آذربایجانی مربوط به دوره پیش از صفوی است. موضوع نوشته حاضر دیوان ترکی جاهانشاه قاراقویونلو، یکی از این آثار ادبی مربوط به ادبیات ترکی دوره پیش از عهد صفویان است.

تورکمانان قاراقویونلو، اتحادیه ایلات ترک آذربایجانی

قاراقویونلو عنوانی برای اتحادیه طوائفی از ترکان موسوم به تورکمان است که بعدها با افزوده شدن انبوه ترکان آناتولی، آذربایجان و ایران به صورت یک اولوس (ملت) بزرگ درآمدند. طوائف درجه اولی که اولوس قاراقویونلو را تشکیل میدادند عبارتند از طوائف ترک سعدلو، قره مانلو (قارامانلو)، بهارلو (بهارلی)، آلیاغوت (آلیاوت)، دخارلو (دوگرلو-دویه رلی)، آغاچ اری، حاجیلو، چکرلو (چاقیرلو-چاخیرلی)، آیینلو (اینالی)، اویماقلو و بایراملو. تورکمانان آذربایجانی قاراقویونلو بعدها با تشکیل دولت خود موفق شده اند نزدیک به هفتاد سال بر بخش بزرگی از خاورمیانه شامل همه ایران؛ قفقاز جنوبی و شرق آسیای صغیر حکم برانند. هسته اصلی تورکان آذربایجانی قاراقویونلو اصلا منسوب به طایفه بیوا از اوغوزها و خاندان حاکم بر دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو از ایل بهارلو و یا بارانلوی اولوس قاراقویونلو بوده است.

برخی از تاریخ نگاران بویژه تاریخنویسان فارس ادعا کرده اند تورکمانان آذربایجانی قاراقویونلو نام خود را از گوسفندی سیاه بر زمینه ای سفید که بر پرچمشان نقش بسته بود گرفته اند. حال آنکه این ادعا بدون هیچ مدرک تاریخی است و تاکنون نه همچو پرچمی و نه هیچ سندی موبد آن بدست نیامده است. همچنین این ادعا که قاراقویونلو یا صاحبان گوسفندان سیاه، نامی است برگرفته از رنگ رمه های آنان (مانند آق قویونلو به معنای صاحبان گوسفندان سفید) نیز نادرست می باشد. در وجه تسمیه قاراقویونلو، ترکی شناسان و صاحبانظران بر این اعتقادند که قارا قویون و یا گوسفند سیاه، مانند آنچه در نزد گروههایی از ترکان باستان نیز بوده است، نام اونقون (توتم) مقدس قاراقویونلوها بوده است.

قاراقویونلوها (و آغ قویونلوها) هم در دوره ای که اتحادیه ای ایلی بوده اند و هم در مرحله دولت بودن، دارای اهمیتی فوق العاده در تاریخ عمومی تورک، ترکیه و آذربایجانند. زیرا تاریخ قاراقویونلوها و آغ قویونلوها، صرفا تاریخ دو طائفه ترک مذکور نیست، بلکه بخشی مهم از تاریخ اسکان تورکان در شرق آناتولی، شمال غرب ایران و قفقاز جنوبی؛ و تاریخ دینی و مذهبی توده ترک ساکن در این مناطق و آذربایجان است. تاریخ این دو اتحادیه ایلی ترک، در عین حال موضوع ادامه حاکمیت سیاسی مستقل ترکان آذربایجانی در ایران و خاورمیانه تا ربع اول قرن بیستم می باشد.

ایلات قراقویونلو و آغ قویونلو، اساس عنصر انسانی دولتهای ترکی آذربایجانی بعد از خود یعنی دولتهای صفوی، افشار و قاجار را تشکیل داده اند. ایلات و تیره های منسوب به دو اتحادیه طوائف ترکی مذکور، تاثیر بسیار مهمی بر تغییر دموگرافی منطقه قفقاز-آناتولی-بین النهرین و آذربایجان داشته اند. مورخ بنام شکرالله در اثر "بججت التواریخ" در مورد نسب نامه جهانشاه چنین می گوید: "... چنانکه از منابع تاریخی برمی آید، طوایف ترکمان قره قویونلی در نواحی شمال و غرب ایران، در اطراف رودخانه اورمیّه، وان و در مناطق تبریز، ارجیس، و بغداد سکونت داشته اند." با ایجاد دولت ترکی آذربایجانی قارا قویونلو مهاجرت تورکمانهای ساکن شرق و جنوب آنادولو و یا ترکیه امروزی به آذربایجان و ایران سرعت گرفته است. این امر باعث اثرات تاریخی مهمی در بافت و ترکیب ملی منطقه از جمله افزایش وزنه جمعیتی ترکان در ایران به موازات کاهش آن در جنوب شرق ترکیه و شمال عراق گردیده است. به لحاظ تباری بسیاری از توده ترکان معاصر در شرق آناتولی، قفقاز جنوبی، شمال غرب و جنوب ایران و سراسر عراق از نوادگان قراقویونلوها و آغ قویونلوها بشمار می آیند. امروز نیز بسیاری از نامهای جغرافی تورکی در این مناطق یادگار آنهاست. در حال حاضر تیره هائی به اسم قراقویونلو در میان بازماندگان ایلات شاهسون در استان مرکزی آذربایجان جنوبی و قشقائیه در حوالی استان فارس وجود دارند. (ناصر خان قشقائی از تیره قراقویونلو است). قراقویونلوهای ساوه آذربایجان نیز از طایفه ایل بغدادی مربوط به قراقویونلوهای دوره قبل از صفویه که مدتی حاکمان بغداد نیز بوده اند میباشند و در زمان نادرشاه به ایران انتقال داده شده اند.

دولت ترکی آذربایجانی قراقویونلو

پروفسور مینورسکی شرق شناس روسی را می توان پدر تحقیقات راجع به ترکمانان آق قویونلو ها و قراقویونلو ها در عصر جدید دانست. تاریخ شناس ترک، فاروق سومر نیز اثری بسیار مهم در باره آنها با نام "قراقویونلور-جلد اول" تالیف کرده است. (جلد دوم این اثر به علت فوت وی تالیف نشده است). اسناد تاریخی بسیاری در مورد قراقویونلوها موجود است. قراقویونلوها (بارانلوها) در ابتدا امارتی در شرق آناتولی وابسته به دولت تورکی-آذربایجانی جلایری در تبریز و بغداد بودند که در سال ۱۳۸۹ پس از سقوط آن دولت توسط تیمور لنگ - دولت تورکی تیموری مستقل شدند. خاقانهای دولت ترکی آذربایجانی قراقویونلو که تا سال ۱۴۷۲ میلادی بر سریر قدرت باقی ماند عبارتند از: بایرام خوجا (مرگ ۱۳۸۰)، ناصرالدین قارامحمد (۱۳۸۹ - ۱۳۸۰)، جمالالدین قارایوسف (۱۴۲۰ - ۱۳۸۹)، اسکندر فرزند قارایوسف (۸۲۳ - ۸۴۱ قمری)، جهانشاه فرزند قارایوسف (۸۳۹ - ۸۷۲ قمری)، حسنعلی میرزا فرزند جهانشاه (۸۷۲ - ۸۷۳ قمری).

مقر اصلی قراقویونلوها آذربایجان و شرق آناتولی و سرسلسله آنان، قارایوسف (قره یوسف) پدر جهانشاه است. پدر قارایوسف یعنی نیای جهانشاه، "قارا محمد تورکمان" و او نیز پسر "بایرام خوجا تورکمان" (بیرم خواجه) می باشد. بایرام خوجا که در خدمت سلطان اویس خاقان دولت تورکی آذربایجانی جلایری (ایلخانی) رکاب حاکم بغداد بود نخستین کس از قراقویونلوهاست که توانست حکومت (موصل و سنجار) بدست آورد. در این دوره پایتخت دولت قراقویونلو، در ارجیش در نزدیکی وان بود. پس از مرگ او پسرش قارا محمد تورکمان و پس از قارامحمد

تورکمان، فرزندش قارایوسف در پی شورش بر علیه تورکان جلایری و پس از برقراری قدرت حاکمیت در اکثر نقاط ایران بر تخت سلطنت آذربایجان رسیده است. او نخستین حکمدار قاراقویونلو است که خود را پادشاه خوانده و شهر تبریز را پایتخت قرار داد. قارایوسف علاوه بر آذربایجان (شامل قزوین، سلطانیه، وان، اورمیه و بعدتر شیروان)، عراق عرب (شامل موصل و بغداد)، اراضی ارمنستان و گرجستان امروزی را نیز فتح کرد. تیموریان در حوالی ۱۴۰۰ قارا یوسف را شکست داده و او به مصر متواری شد. وی پس از مدتی و در ۱۴۰۶ با کمک حاکمان وقت مصر، دولت تورکی مملوک‌ها، دوباره کنترل تبریز را بدست آورد. قارا یوسف یکی از شخصیت‌های مبارز روزگار خود بوده و از دانش‌های سیاسی - اجتماعی دوران خویش بهره‌های فراوانی داشته است. وی یکی از شایسته‌ترین امیرانی است که در تاریخ تورکمانان آذربایجان ظهور کرده است. او جز آن که از نظر نظامی شخصیتی فوق‌العاده داهی بود، از نظر سیاسی نیز بسیار هوشیار و با منطق رفتار می‌کرد. پس از قارایوسف، اسکندر به سلطنت رسید و با شاهرخ به منازعه پرداخت و اخلاط (در ساحل غربی دریاچه وان) و کردستان را هم ضمیمه قلمرو دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو نمود.

اوغوزگرائی و شعور ملی ترکی جهان شاه قاراقویونلو و دیگر حکمرانان دوره تورکمانی تاریخ آذربایجان

کلیه طوائف و تیره‌های منسوب به تورکمانان آغ قویونلو و قاراقویونلو به لهجه‌های آذربایجانی زبان ترکی و یا ترکی آذربایجانی سخن می‌گفته‌اند. دوره حاکمیت دولتهای قاراقویونلو، آغ قویونلو، صفوی، افشار و قاجار، "دوره تورکمانی" تاریخ آذربایجان نامیده می‌شود. "دوره تورکمانی" تاریخ آذربایجان بویژه نیمه اول آن، دوره شکوفائی زبان و ادبیات ترکی در ایران و آذربایجان است. در این دوره و با حاکمیت قاراقویونلوها زبان ترکی به سطح زبان دولتی ارتقا یافته و در مدت کوتاهی به زبان آموزشی در مکاتب تبدیل شده است. خلق و تحریر بعضی از آثار کلاسیک ترکی همچون دده قورخوت، صایاد و همراه، "زهره و طاهر"، یوسف و زلیخا و غیره نیز مصادف با دوران حاکمیت تورکمانان آذربایجانی قاراقویونلو و آغ قویونلو است.

قاراقویونلوها مانند تورکمانان آغ قویونلو و دولتهای تورک پیش از خود، در حفظ ویژگیهای قومی و پایبندی به سنتهای ملی ترکی شان کوشا بوده‌اند. در منابع تاریخی گفته میشود شکرالله مؤلف عثمانی در زمان امپراتور عثمانی سلطان مراد دوم، هنگامی که به همراه سفیران در بارگاه جهانشاه قاراقویونلو در تبریز حضور یافته بود، در این بارگاه متنی در باره تاریخ اوغوز و یا اوغوزنامه به ترکی اویغوری مشاهده کرده است. جهانشاه با استناد به این اوغوزنامه که در کتابخانه دربارش در تبریز موجود بود به سفیر عثمانی اظهار داشته که پدرش قارا یوسف (قره یوسف) و سولطان مراد عثمانی هر دو از اولاد اوغوزخان میباشند. شکرالله^۱ از مورخان قرن پانزدهم عثمانی در کتاب "بجبت التواریخ" [از نخستین تواریخ عثمانی، تالیف ۱۴۵۶ میلادی] می‌نویسد: "... چنین است که در تاریخ ۸۵۲ مرحوم "سلطان مراد" [پدر سلطان محمد فاتح] این فقیر را [به سال ۱۴۴۸] به رسالت میرزا جهان شاه منظور داشت. چون رسیدیم و خدمت به جای آوردیم، روزی سقاوی آمد که میرزا با شما در خلوت صحبت خواهد کرد،

باید آمدن. سمعاً و طاعه گفته، رسیدیم. در اثنای صحبت میرزا فرمود که سلطان مراد برادر اخروی من است و غیر از برادری، خویش من است. سبب خویشی پرسیده شد. فرمود که "مولانا اسماعیل تواریخ خان" را بخواند و تواریخ اوغوز بیارند. مولانا اسماعیل آمد و کتابی آورد مغولی [اویغوری] نوشته. از این کتاب خبر داد که اوغوز را شش پسر بوده. نام ایشان: گوک [گۆی] آلپ، بیر [یئر] آلپ، دنگیز [دنیز] آلپ، گون آلپ، آی آلپ، بیلدیز [اولدوز] آلپ. میرزا فرمود برادر مراد به گوک آلپ بن اوغوز می رسد و نسب قره یوسف به دنگیز آلپ می رسد. این قید بسیار مهم علاوه بر اثبات وجود شعور ملی ترکی و تفاخر به آن در میان حکمداران ترک و آذربایجانی، همچنین حکایت از پیوستگی هویت ترکی و تداوم حافظه تاریخی در میان آنها دارد. اساساً این شعور ملی ترکی حکمداران قاراقویونلو همان عاملی بوده که احترام فوق العاده سلاطین عثمانی را نسبت به ایشان بر می انگیزد. چنانچه سلطان محمد فاتح، پسر مراد دوم، در نامه‌ای به جهانشاه، حکمران ترک حاکم بر ایران امروزی و پادشاه دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو، او را «خدا یگان خواقین العرب و العجم، مالک رقاب سلاطین التترک و الدیلم، دارای قیصر خدم، فغفور جمشید جم ... حضرت ابوی جهان شاهی» می خواند.

فاروق سومر تورکی شناس برجسته، تفاخر ملی تورک و اوغوزگرائی خاندان عثمانی را نیز بخشا ناشی از سعی آنها برای عقب نماندن از تفاخر ملی تورکی و اوغوزگرائی خاندانهای تورکمان آذربایجانی قاراقویونلو و آغ قویونلو دانسته است: "خاندان عثمانی به این که از تبار اوغوزخان و برآمده از طایفه قایی بشمار آیند، اهمیت زیادی قائل بودند. ادعای عثمان غازی [مؤسس سلسله عثمانی] مبنی بر اینکه از طرف بیگ های اوغوز به عنوان فرمانروا انتخاب شده و همچنین سخنان مراد دوم [سلطان عثمانی] خطاب به جهانشاه قاراقویونلو بدین مضمون که از اصل و نسب شامختری برخوردار است، از این امر نشأت می گیرد. آنها تمغای قایی را به عنوان علامت رسمی خاندان خود برگزیده بودند و شاهزادگان را با نام هایی چون اوغوزخان و قورقوت نامگذاری می کردند. طبق روایات تورکی، قورقوت آتا، پیشگوی بزرگ اوغوزها گفته بود که روزی فرمانروایی اوغوزها و یا تورکها بدست بیگ های طایفه قایی خواهد افتاد و تا قیامت ادامه خواهد یافت. این امر تنها بخاطر احساس پابندی آنها به اعقاب خود یعنی اوغوزها نبود بلکه بیشتر در ارتباط با حساسیت مردم نسبت به این موضوعات و وجود رقابتهای سیاسی با سلسله قاراقویونلوهای شرق و مهمتر از آن سلسله آق قویونلوها بود. زیرا فرمانروایان سلسله های آذربایجانی نام برده شده نیز خود را از نوادگان اوغوزخان می دانستند و بزرگترین آنها، اوزون حسن به یگ، رقیب فاتح [سلطان عثمانی] خود را یگانه فرمانروای ترکان آناتولی می دانست."

فاروق سومر به درستی دولتهای تورکی حاکم بر ایران امروزی و قلمرو آنان را - از جمله ایلخانان و آق قویونلوها و قاراقویونلوها و حتی قاجارها را مرکز تورکی گرائی در قرون گذشته دانسته است: "لازم به یادآوری است که داستان اوغوزخاقان اویغوری نیز در ایران، در عصر ایلخانیان و در زمان قازان خان و یا جانشین او به تصنیف درآمده است و در این خصوص هیچ شبهه ای نباید داشت. نوشته شدن این اثر در جایی دیگر و بخصوص در سرزمین اویغور غیر ممکن است. زیرا آن حال و هوای معنوی که باعث به قلم گرفته شدن آن شده بود فقط در ایران و در دربار ایلخانیان و حواشی آن احساس می شد. این هوای معنوی را نوعی شعور قوی ملیت گرایی تورک

(Türkcülük) گرمی می بخشید و این شعور پان تورکیستی عامل بوجود آمدن هر دو اثر گشته بود... تفکر ملیت‌گرایی تورکی در بارگاه ایلخانیان و قلمرو آنان شروع شده بود... ابوبکر تهرانی، مورخ آق قویونلو نیز به هنگام تألیف شجره‌نامه‌ای در باره ارتباط اوزون حسن به یگ با اوغوزخان و نوح علیه السلام از مبحث «شجره‌ها» می‌جامع‌التواریخ بهره برده است. چنین بر می‌آید که قاجاریان آخرین سلسله ترک در ایران نیز اوغوزها را اجداد خود می‌دانستند و به آنها علاقه نشان می‌دادند.

قاراقویونلوها در تشکیلات حکومتی و سنن دولت‌داریشان عینا از دولتهای تورکی پیش از خود یعنی تیموری، جلایری (ایلخانی) و هلاکوئی (ایلکانی) سرمشق گرفته و بنوبه خود این تشکیلات و سنن را به حکومت‌های تورکمان آذربایجانی بعد از خود (صفوی، افشار، قاجار) منتقل کرده‌اند. اداره امور دولت قاراقویونلو بر اساس رای قورولتایهای تورکی شامل روسای ایلات، امیران و شاهزادگان بود و تمامی رده و رتبه‌های حکومتی نیز دارای القابی تورکی مانند خان، خاقان، بهادر، به یگ (بیگ) و ... بوده‌اند. برخی دیگر از القاب و مناصب تورکی در عهد دولت آذربایجانی قاراقویونلو عبارت است از: دیوان‌چاغاتای (دادگاه ویژه شاهزادگان و امرا)، یارغو-یارقوی (دادگاه عام)، دارغا (حاکم امنیتی شهر)، کوتله‌وال (حاکمان دژ، پادگان، قلعه و ارک)، تومغاچی (مامور مالیات بر تجارت)، دامغاچی (مهردار، مامور حفظ مهرهای سلطنتی)، یارغوچی-یارقیقی (قاضی)، قورچو-قوروجو (محافظ)، سورچو (مهماندار)، توواچی (بازرس نیروهای سپاه)، ساخلوچو-ساخلیچی (فرمانده تیپ شهری نظامیان)، قوشچو (محافظ و مربی بازهای سلطنتی و سپاهی)، اوختاچی (کشیک‌های درباری و خیمه‌های سلاطین و امرا)، بک‌آویل-باکاوول (مسئول تهیه غذای محل‌های عمومی و دربار)، باوورچو (آشپزهای مخصوص)، بیگلربیگی (امیرالامرای لشکر)، یورتچو (مسئول تنظیم اردو)، اورغوچو (مسئول تهیه بار و بنه سپاه)، کپکچی (مسئول تهیه نان سپاه و یا شهرها)، یساوول-یاساوول (پیشکار فرامین سلطنتی)، بیگ (امیر، خان اول)، بهادر-باهادیر (فرمانده تومانها)، قاپوچو-قاپیچی (نگهبان و مامور دربهای مخصوص)، سلطان آغا (زن مسئول حرمسرا)، آغا بیگ (مسئول تدارکات اندرون)، قاراباش (زنان خدمتکار حرم)، قوروقچو (مسئول امنیت دربار و یا شهر)، کله‌مچی (قاریان قران)، قاراقول و یساغلیق-یاساقلیق (گارد ملی)

شعور ملی تورکی در آذربایجان به عهد قاراقویونلو

شعور ملی تورکی و اوغوزگرایی در دوره قاراقویونلو به همان درجه که در میان حکام ترک عمیق بوده، در میان توده مردم آذربایجان نیز گسترده و ریشه دار بوده است. آنگونه که از نوشته‌های اولئاروس، اولیاء چلبی، آثار شعرا و مورخین و فولکلور آذربایجانی قرون وسطا مانند بابیورتلو عوتمان، حسن ابن محمود بیاتی تبریزی، شاعر قول‌آتا، داستانهای کوراوغلو،... و منابع تاریخی بسیار دیگر بدست می‌آید، افسانه‌های اوغوزنامه، داستانهای دده قورقود و شخصیت‌های قهرمانی آن تا قرون ۱۷-۱۸ به طور بسیار زنده ای نزد خلق ترک در آذربایجان شناخته شده و رایج بوده‌اند:

-تبریزی ماحمید اوغلو حسن بیات، اهل تبریز و از طائفه بیات، مولف کتاب سلسله نامه "جام جم آئین" در دوره جم سلطان (۱۴۹۵-۲) بر اساس اوغوزنامه ای که داشته میباشد. (جام جم آئین دو نشر دارد-Cam-i Cem):
ayin, Ali Emiri neşri, İstanbul, 1331; Kırzioğlu neşri, Osmanlı tarihleri, İstanbul, 1949) وی در اثر خود به ایجاد ارتباط بین دده قورقود و حضرت علی و سلمان فارسی و... تشبث نموده است. به واقع طبق برخی روایات، سلمان در نبرد در نزدیکی دربند هلاک شده و در قبرستان قیرخار دربند آذربایجان مدفون است (باکیخانوف، گلستان ارم، ص ۲).

-بایورتلو عثمان مورخی اهل بایبورد از شهرهای عمده ساحه آذربایجانی در شمال شرقی ترکیه است. وی در کتاب خود "تواریخ جدید مرآت جهان" که مابین سالهای (۱۵۷۴-۱۵۹۵) تالیف نموده، در بخش بیان اوصاف بایندورخان به شهرهای آذربایجانی قارس، آنی، دربند (دمیرقاپی) و تبریز، شخصیت‌های تاریخی-افسانه ای دده قورقود و قازان خان و ... اشاره کرده میگوید: "قارینداشلاری بایندیرخان تعلقوقویلا خوراسان دان عزیزم ائدیب آنی یا، قارس ا گلدیلر. ... آندان دمیرقاپی یا واریب کوستاسک ملیکی موخاصیره ائدیب دمیرقاپی نی آلیب باشینی کسدی ... دده قورقود و ایچلرینده شئخ تیکدی. سونرا بایندیرخان ین اوولادیندان اوزون حسن ممالیک-ی عجمه پادیشاه اولدوغوندا، ایسلام دینی عجمده اوستووار اولدو. تبریزده شام قازان کی دئرلر قازان خان ین اوغلو خودابنده نین مزاریدیر...". هر چند در اینجا به نظر میرسد که دو قازان خان اوغوزی و ایلخان قازان در هم آمیخته شده باشند، با اینهمه منابع دیگری نیز وجود دارند که قازان خان افسانه های اوغوز را به آذربایجان نسبت داده اند. در داستان قزاقی "کبلاندی باتیر" قازان خان به شکل "قیزیلباشلارین خانی" (خان قزلباشان) تصویر شده است: "قیزیلباشلار اولکه سیندن-گلدی قازان خان". ("قیزیلباشلار اولکه سی" به معنی خاص نام دیگر آذربایجان و به معنی عام قلمرو دولتهای ترکی-آذربایجانی صفوی و افشار و قاجار است).

-قول آتا شاعری آذربایجانی زیسته به سالهای ۱۴۰۰ و مولف مثنوی ای بنام "لیلی و مجنون" به ترکی است. وی در اثر خویش چند بار از "دده قورخود" نام برده است. (مثنوی وی چاپ شده است: O. Ş. Gökyay Kul Ata Mesnevisi. Ülkü, Temmuz 1937, IX, s. 348-342) قول آتا در باره دده قورخود میگوید:

خوش دئمیش "قورخود" تحممول خوشدورور
نئیشکر تک قهری یودماق نوشدورور
پیش قدملر سؤزون ائتشیتمک گره ک
هر نه کی پیرلر دئمیشلر ائتمک گره ک
کم اصیل کیشیلرین ایشی بودور
غئیت، یالان، بوهتان ایشی بودور
"دده قورخود" دئر کی اول عاقیل دورور

سؤیله یه ندیر کی اول بتر دورور
"دده قورخود" سؤیله دی کی دوشمنین
اؤلسه سئوینمه ن کیمسه نین
نیشه کی بو جومله باشلاردان گنچه ر
جومله عالم هم بو شربندن ایچه ر

-در برخی از روایت‌های داستان کوراوغلو، نام پدر وی دده قورقود است. اوست که قیرآت اسب کوراوغلو را پرورش داده است.....

- در فولکلور آذربایجانی جای جای رد دده قورقود دیده میشود. م. ف. آخوندوف نمونه ای به شکل زیر نقل کرده است: (م. ف. آخوندوف، ون آرشیوینده دده قورقود ایزلری. ادبیات و اینجه صنعت. ۲۱ نیسان ۱۹۵۷)

گلینه آیران دئمه دی، او دده قورقود
آیرانا دوگران دئمه دی، او دده قورقود
ایینه یه تیکه ن دئمه دی، او دده قورقود
تیکه نه سؤکه ن دئمه دی، او دده قورقود

- فولکلورشناسان در مناطق آذربایجانی شرق ترکیه بویژه در قارس و پیرامون آن، علاوه بر دده قورقود و دیگر مضامین اوغوزنامه ای، به طور مشخص در میان گروه‌های ترکمه-قاراپاق خاطره و رد زنده بورلاختون را تثبیت نموده اند. در ایران ترکمه-قاراپاق عمدتاً در دو استان آذربایجانی غربی (منطقه سولدوز) و استان مرکزی (منطقه بزچالو) ساکن اند.

- در میان آیریملی - آیریملوهای آذربایجان شمالی نیز، هنوز خاطرات برخی عناصر افسانه های اوغوزی مانند تپه گوژ و... موجود است.

جهانشاه، فرزند خوی

مظفرالدین جاهانشاه حقیقی در سال ۱۳۹۷ در روستائی کوچک در نزدیکی شهر خوی آذربایجان دنیا آمد و در سال ۱۴۶۷ در جنگ با اوزون حسن خاقان دولت ترکی آذربایجانی آغ قویونلو به قتل رسید. جهانشاه (۱۳۹۷-۱۴۶۷) در آغاز پیرو شاهرخ تیموری بود. وی پس از اسکندر، بکمک شاهرخ به سلطنت آذربایجان رسید و بعد از فوت او اعلام استقلال کرده در رأس دولت ترکی آذربایجانی قارا قویونلو قرار گرفت. او، فرمانروای نیرومند قراقویونلو که بر آذربایجان و ارمنستان و عراق عرب فرمان می‌راند، دومین خاقان دولت قراقویونلو و سومین فرزند قارایوسوف

است. جهان‌شاه در تاریخ سیاسی ملقب به "مظفرالدین" و "تورکمان" بوده و در ادبیات ترکی با نام "حقیقی" شناخته می‌شود. در باره نام‌گذاری وی داستانی بدین شکل روایت شده است: "... زمانیکه قره یوسف جهت تسخیر آنادولو و آذربایجان در سال ۱۴۰۵ از سوریه حرکت میکند، در مسیر راه در شهر ماردین پیش یکی از حکام تورکمان از طایفه آرتیق بنام مجدالدین شاه مدتی توقف میکند که در آن زمان فرزندش بدینا می‌آید. نام او را ابتداء میخواستند ماردین شاه بنامند، اما قره یوسف اظهار میدارد که نام شهر را بر روی دختران میگذارند. و لیکن نام او را جهان‌شاه گذاشتند". قارایوسف در ایام سلطنت خود، جهان‌شاه را با وجود اینکه بسیار جوان بود، بعنوان حکمدار تعیین و بدین ترتیب جهان‌شاه در ۱۶ سالگی حاکمیت را در سلطنت آذربایجان شروع کرده بود. جهان‌شاه پس از جلوس بر تخت سلطنت در اندک زمانی موفق شد سراسر آذربایجان شمالی و جنوبی، بخش اعظم فارس (اصفهان، فارس، کاشان و کرمان)، بخشهایی از الاحواز-عربستان (سواحل خلیج فارس)، خراسان و هرات، تمام غرب و مرکز ایران امروزی و بخشهایی از شرق آناتولی (ارزروم، ارزنجان، حوزه های دجله و فرات، موش، بین گول، دیاربکر، اورفا، ماردین) تا سر حد روم و شمال سوریه (شام) را به قلمرو دولت تورکی آذربایجانی قاراقویونلو بیافزاید. قارایوسف در سال ۱۴۴۰ به گرجستان و ارمنستان امروزی یورش برد و آنها را نیز تحت سیطره خود در آورد. با قدرت گیری جهان‌شاه، او قلمرو دولت قاراقویونلو را باز هم گسترانید و حاکمیت خود را تا سیستان و بلوچستان (دریای عمان) گسترش داد و دولتهای اطراف را تابع خود ساخت. او به عنوان سلطان از تبریز فرمان می‌راند.

مورخین معاصر جهان‌شاه (حسن بیگ روملو-احسن التواریخ، ابوبکر تهران-کتاب دیاربکر،)، وی را که یکی از برجسته ترین حکمرانان عصر خود بوده است به عنوان حکمداری مقتدر، شجاع، توانا، قابل، جدی و همچنین انسانی دانش آموخته و عادل (عبدالرزاق سمرقندی) توصیف کرده اند. جهان‌شاه به لحاظ کشورگشائی، دیپلماسی و فرهنگ دوستی حکمرانی برجسته و موفق و در خصوص رعایت حقوق رعیت و مردمان عادی مقید به اصول اخلاقی و عدالت بوده است. عبدالرزاق سمرقندی مورخ دوره تیموری در مورد اخلاق، سیاست، مردم‌داری و اداره مملکت توسط جهان‌شاه چنین می‌گوید: "مملکت آذربایجان بحسن و عنایت و لطف عاطفت میرزا جهان‌شاه در غایت معموری و آبادانی بود. و آن پادشاه نیکخواه بعدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد اهتمام تمام مینمود. و دارالملک تبریز بوفور رعیت و ظهور غیرت فضای مصر جامع و فروغ بخش خورشید لامع شد... مقیمان ممالک محروسه اش از آسیب خدنگ حوادث چون صید حرم فارغ البال و ساکنان ولایت معموره اش از اندیشه تناول زمان چون معتکفان زوایای آسمان آسوده و مرفه الحال ...". جهان‌شاه توانست طی قریب بیست و چهار سال سلطنت خود، آتش فتنه هایی را که در آذربایجان، عراق (بغداد) و فارسستان (فارس) روشن شده بود، بخواباند و تمامی مدعیان سلطنت را با موفقیت از سر راه خود بردارد. او مناطق تحت قلمرو خود را قرین امنیت و آسایش نمود. دوره جهان‌شاه دوره اوج قدرت عظمت و وسعت قلمرو دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو است. وی در عرصه دیپلماتیک عموماً سریع، مدبرانه و با در نظر گرفتن توازن قدرتهای منطقه ای یعنی دولتهای ترک همسایه رفتار کرده است. جهان‌شاه با پیروی از همین سیاست موفق شد رقابت نظامی شدید بین دو دولت آذربایجانی شیروانشاه و قاراقویونلو را به درجه بسیار زیادی کاهش دهد. هر چند او نتوانست رابطه این دو دولت آذربایجانی را

به رابطه ای دوستانه تبدیل کند، اما اقلا توانست آنها از وضعیت جنگی و کشمکش دائمی خارج سازد. وی و پسرانش در خصوص امرا و امیرزادگان بسیار سختگیر و بدون اغماض اما نسبت به رعیت عموماً نرمخو بوده اند. با اینهمه به عقیده برخی از تاریخنگاران، جهانشاه از جهت کشورداری چندان موفق نبوده، حتی بعضی از مورخین هم دوره او، وی را بسیار ستمگر و بی‌بندوبار توصیف کرده اند. به گفته این دسته، در عهد جهانشاه شعله ور شدن کشمکشهای ملوک الطوائفی و اخذ مالیاتهای بسیار سنگین از مردم باعث افزایش ناخشنودی و نا آرامیها هم در میان تورکمانان کوچنده و هم ترکان شهری شده بود. دولتیار سمرقندی بعد از فوت جهانشاه در مورد او چنین گفته است: "پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود، ولیکن مردی ناعتماد و بدخوی بوده و سواران را بهر بهانه محبوس کردی و حبس او زندان ابد بودی ... تراکمه بعهد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت...". گرچه به نظر می رسد که این بدگوئی و دید منفی نسبت به جهان در این دسته از مورخین، ریشه هائی در ناخشنودی آنها از تعصب ملی تورکی جهانشاه دارد (... تراکمه به عهد او مسلط شدند...).

کشمکش دو دولت تورکمان آذربایجانی و قتل جهانشاه

دوره حاکمیت جهانشاه مصادف با زمانی بود که دولت آذربایجانی قاراقویونلو، بار دیگر گرفتار رقابت و دشمنی دولت دیگر آذربایجانی یعنی آق قویونلو شد که با وجود مردی جنگجو و شجاع مانند اوزون حسن در راس آن دولت، در نهایت توانست ستاره اقبال دولت قاراقویونلو را خاموش سازد. در بالا گرفتن رقابت و دشمنی تراژیک و بی معنی بین این دو دولت آذربایجانی، علاوه بر وجود سنت انکارناپذیر و نامبارک کشمکش دیرینه بین حاکمان ترک، تنگ نظریها و کوتاه بینیهای سیاسی، ذهنیت ایلی و قبیله گرائی آنان؛ تحریکات و دسیسه های دول اروپایی، امپراتوری "ترابوزان"، واتیکان و ... نیز موثر بوده است. حضور سلاطین، دولتها و سلسله های پر قدرت عثمانی، قره قویونلو و آق قویونلو که در جبهه اول تماس با اروپای صلیبی بودند، باعث می گردید که اروپا از هر طریق ممکن و تا میتوانست اختلافات مذهبی و قومی بین این اقوام تورک را دامن زند. به همین منظور اروپا سفراء و ایلچیان و کارگزاران علنی و مخفی خود را به دربارهای دولتهای تورکی حاکم بر ایران و امپراتوری عثمانی گسیل میداشت تا زمینه نفوذ استعماری خود را در مشرق فراهم نماید. به همه حال اروپا در این تاکتیک سیاسی خود موفق شد و بر آیند این عوامل در نهایت توانست دو نیروی تورکمان و آذربایجانی عمده حکمران خاورمیانه، ایران، قفقاز و آناتولی یعنی دولت قاراقویونلو به سرکردگی جهان شاه و دولت آغ قویونلو به سرکردگی اوزون حسن - که از قضا هر دو دارای خودآگاهی بسیار عمیق ملی و حتی تعصب بارز ترکیت بوده اند را - رودرروی هم قرار دهد.

پس از حمله نیروهای اوزون حسن به گرجستان، جهانشاه بعد از مشورت با سلطان عثمانی تصمیم به هجوم به پایتخت دولت ترکی آذربایجانی آغ قویونلو در دیاربکر گرفت. او در اواخر سال ۱۴۶۷ میلادی به عزم سرکوبی حسن بیگ با اوردویی عظیم مرکب از صد هزار لشکر سواره نظام از تبریز پایتخت قاراقویونلو به دیاربکر پایتخت آغ قویونلو لشکر کشید. اما پس از تردد در آغاز حمله، هنگامی که نیروهایش در صحرای موش پراکنده و خود نیز

به سوی پاسینلر (ارزروم) در حرکت بود تا زمستان را در آنجا سپری کند، توسط نیروهای اوزون حسن غافلگیر شد و به ۶۲ سالگی در محلی بنام سنجق -چوبوقچور به قتل رسید. به امر اوزون حسن، سواری از آغ قویونلوها بنام اسکندر، سر جهانشاه را از تن جدا کرد. اولاد جهانشاه که از این حمله ناگهانی روحیه خود را باخته بودند، با تمام توانائی به جنگ پرداختند، اما با این تعداد اندک نتوانستند کاری از پیش برند و شکست خوردند. فرزند جهانشاه محمد و دیگر فرماندهانش نیز که به اسارت در آمدند به عاقبت وی گرفتار شدند. پسر دیگر جهانشاه بنام یوسف را نیز کور کردند. به قول بعضی از منابع تاریخی اوزون حسن سر بریده جهانشاه را به نزد ابوسعید، و سرهای بریده پسر او محمدی و از امرای او پیرزادیگ و رستم بیگ را به استانبول فرستاده است. در مورد صحنه جنگ و روایت غافلگیری پادشاه در کتاب "روضه الصفا"ی محمد خاوندشاه چنین بیان میگردد: " ... میرزا یوسف بازگشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست. میرزا جهانشاه یک زانو بند بسته بود که این خبر رسید، فرصت نیافت که آن دیگر را بندد و ناچار سوار شد و میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار شدند. میرزا جهانشاه با صد درد و داغ روی بدنه نهاد و مجهولی از لشکریان اسکندر نام در عقب او روان شد و چون بوی رسید، میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود را بر زبان آورد و آن شخص به او التفات نکرد و فی الحال هلاک گردانید و جامه های قیمتی او را بیوشید، سرش از فتراک بیاویخت. ... و بلشگرگاه مراجعت نمود و در راه غافل شده سر از فتراک بیافتاده، اسکندر صورت قضیه به هیچ کس نگفت. ... ". در مورد جریان گم شدن سر پادشاه و لباس او، عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرين چنین میگوید: "... بعد از دو روز جامه میرزا جهانشاه را که در وقت فرار دربرداشت، در اردو بازار شناخته و بواجبی تفحص نموده، او را در پای درختی که از سرما مرده بود و خشک شده یافتند و سر او را بدرگاه امیر حسن آوردند..." جسد جهانشاه را بعدها به تبریز نقل نمودند و در مظفریه و یا به روایتی در گوئی مسجد که خود در تبریز درست کرده بود دفن کردند. (قبر جهانشاه و همسر و دخترش بعدها در زلزله تبریز مورد دستبرد قرار گرفته است). پس از مرگ، شعرا برای او مرثیه ها سرودند.

با قتل جهانشاه قارقویونلو یکی از شخصیت‌های بسیار مهم و برجسته تاریخ ترک و آذربایجان، کسی که جامع برترین خصلت‌های یک دولتمرد، دیپلمات، فرمانده، اندیشمندی حروفی و شاعری توانا بود از میان برداشته شد. با مرگ او دولت ترکی آذربایجانی قارا قویونلو نیز در کوتاه مدت متلاشی گردید. پس از قتل جهانشاه، خواهران وی آرایش بیگم و اردوک سولطان (شاه سارای)، برادرزاده او حسینعلی (فرزند اسکندر) را در تبریز بر تخت نشاندند، اما وی نیز موفق نشده و به قتل رسید. پس از قتل اسکندر، جنگ میان شاهزاده ها و عموزاده های قارقویونلو، دولت را آنچنان تضعیف نمود که به اشاره ای از طرف اوزون حسن فرو ریخت. تبریز اینبار پایتخت دولت دیگر تورکی و آذربایجانی آغ قویونلو شد. پس از آنکه اوزون حسن بر تخت جهانشاه قارقویونلو در تبریز نشست، در میدان صاحب الامر تبریز، مسجد حسن پادشاه را ساخت. گفته می شود که مردم تبریز در آغاز چشم دیدن اوزون حسن را نداشته اند. زیرا قتل جهانشاه محبوب و بر چیده شدن خاندان قارقویونلو که پرستیژ و اعاده حیثیت آذربایجان بود، آنها را متاسف می کرد.

جهانشاه شاعر

جهانشاه حقیقی از شاعران ترکی و فارسی سرای قرن پانزدهم است. او مانند محمد امانی، سلطان احمد جلایری، هدایت الله آق قویونلو، شاه اسماعیل ختایی و ... از دولتمردان شاعر آذربایجان می باشد. اما بر خلاف سیمای سیاسی و تاریخی اش، وجه ادبی و حیات فرهنگی وی یعنی "جهانشاه شاعر" چندان شناخته شده نیست. حتی می توان گفت که جهانشاه از سیماهای فراموش شده تاریخ ادبیات ترکی و آذربایجان است. با اینهمه تاکنون در باره همچو شخصیت ادبی عظیمی که میراثی بسیار برجسته مانند دیوان ترکی حقیقی را به ارث گذارده، بسیار کم سخن گفته شده است. مخصوصاً تا سالهای اخیر در ایران و آذربایجان جنوبی یعنی وطن این حکمدار شاعر، در باره حیات ادبی و شعر ترکی اش کاملاً سکوت شده و در باره آنها هیچ بررسی و یا نوشته تحقیقی معتبری موجود نبود.

تا اوائل قرن بیستم در باره خلاقیت ادبی جهانشاه قارقویونلو ابهاماتی وجود داشت. تا آنکه در سال ۱۹۲۴ شرقشناس مشهور روس و. مینورسکی مقاله ای در باره دیوان وی در مجله تایم منتشر نمود، و بدین ترتیب نخستین بار جهان با حقیقی شاعر آشنا گردید. مینورسکی توسط مقاله ای دیگر در "تایم"، که از جانب ا. ادوارد با عنوان "اثر سلطان عبدالحمید" چاپ شده بود، از وجود دیوان جهانشاه حقیقی با خبر گردیده بود. و. مینورسکی بر اساس همین دیوان مقاله خود تحت عنوان "جهانشاه قارا قویونلو و اشعار او" را ترتیب داد که در آن تعداد ۲ غزل فارسی و ۴ غزل و ۱۱ رباعی ترکی با ترجمه انگلیسی آنها درج گردیده بود.

جهانشاه دارای غزلیات و مثنوی و رباعی به زبانهای ترکی و فارسی است که در قالب دو دیوان گرد هم آمده اند. از مصراعهای عربی ای که جهان شاه در اشعار خود بکار برده معلوم می شود که وی بر زبان عربی نیز مسلط بوده است. آثار حقیقی به صورت کامل جمع آوری نگردیده است و به اعتقاد صاحب نظران از جمله مینورسکی شمار آنها بویژه دوبیتی های ترکی او (بایاتیها) که ورد زبان اطرافیان او بود بسیار بیشتر از آن می باشد که فعلاً در آثار منسوب به وی ارائه می گردد. علاوه بر جهانشاه، پسر سپهسالارش پیر بوداق و دو دختر اسکندر برادرزاده او آراییش بیگم و اردوک سولطان (شاه ساری) نیز شعرای قابلی بوده اند و اشعاری از آنها در دست است. گفته می شود پیربوداق دارای دیوانی به ترکی بوده است. احفاد جهانشاه مانند وی همیشه حامی زبان و فرهنگ ترکی بوده اند، یکی از اینگونه اشخاص میرزا عبدالرزاق تبریزی جهانشاهی متخلص به نشئه از شاعران دوره دولت ترکی آذربایجانی افشاری است. وی که از اولاد جهان شاه بود، به دستور نادرشاه افشار، شعری ترکی برای نصب بر سردر حرم امام علی در نجف سروده است.

شعر ترکی جهانشاه

جهانشاه قارقویونلو در تاریخ ادبیات ترک با تخلص حقیقی شناخته می شود. او که یکی از بهترین و عالیترین نمونه های ادبیات ترکی و شعر کلاسیک آذربایجان را آفریده است، دارای جایگاهی بسیار ممتاز در تاریخ ادبیات

ترک و آذربایجان می باشد. جهان شاه حقیقی از اعظم ادبیات ترکی آذربایجانی و در ردیف شعرائی چون نسیمی، فضولی، ختائی و حبیبی است. در شعر ترکی وی را می توان حلقه واسط بین نسیمی-مولوی و شاه اسماعیل ختائی-فضولی حتی جمع بین آنها بشمار آورد. در دیوان. دیوان جهانشاه که در آن ۱۱۶ غزل و ۳۳ رباعی به ترکی آذربایجانی آمده است، آئینه تمام نمای تاریخ انکشاف زبان ترکی آذربایجانی در قرون وسطی است. در زبان شعری حقیقی بسیاری از کلمات ناب و اصیل ترکی مانند یاخماق، اسریمک، ایریشمک، دوزاق، بولماق، آرنماق و که امروزه به ناحق از زبان ادبی و نوشتاری ترکی آذربایجانی کنار گذاشته شده اند وجود دارد. (بی گمان همه این کلمات نخست می بایست به زبان نوشتاری و ادبی و پس از آن به زبان محاوره ترکان آذربایجان بازگردانیده شوند). در اشعار فارسی حقیقی تاثیر عارف و شاعر بزرگ مولانا جلال الدین رومی و در اشعار ترکیش، تاثیر بارز شاعر شوریده علوی-حروفی، نسیمی دیده می شود.. در اشعار حقیقی کمتر شعری می توان پیدا نمود که مشابه آن در دیوان نسیمی موجود نباشد. جهانشاه که خود فیلسوفی حروفی است، در اشعار ترکی اش کاملا به عنوان ادامه دهنده راه مکتب نسیمی جلوه گر می شود. از همین روست که بسیاری از اشعار حقیقی با اندک دخل و تصرفی و به خطا داخل در دیوان نسیمی شده اند، زیرا اشعار نسیمی و حقیقی کلمات، ترکیبها، افکار و افاده ها آن قدر به یکدیگر نزدیک اند که جدا ساختن آنها تقریبا محال است.

شعر فارسی حقیقی

جهان شاه همانگونه که برای خلق آثار علمی، فرهنگی و هنری اهمیت ویژه ای قایل بود، به مفاخر هم عصرش و دیدگاهها و ارزیابیهای ادبی آنها نیز احترام و توجه نشان می داد. چنان چه در منابع و تذکره ها ذکر میشود، وی با عارف تاجیک مشهور و همعصر خود مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (۱۴۹۲-۱۴۱۴) مراد شده و در شعر فارسی وی را استاد خویش می دانسته است. گفته می شود جهانشاه برای نقد و بررسی آثار خود، دیوان اشعار فارسی اش را فراهم آورد و برای جامی هدیه کرد، جامی نیز بعد از مطالعه آثار جهان شاه، در برابر این محبت و در مقام سپاسگزاری، نامه ای منظوم با مطلع "مهر شاه جهان، جهان شاهست" برای جهانشاه سرود و با نسخه ای از کلیه آثارش به کتابخانه وی اهدا کرد. این نامه منظوم که شامل ۸۷ بیت شعر فارسی بوده، در کلیات دیوان جامی که در سال ۹۹۶/ق. مطابق با ۸۹-۱۵۸۸/میلادی برشته تحریر درآمده است، وجود دارد. جامی در این نامه اشعار حقیقی را بسیار ارجمند ارزیابی کرده، دیوان او را خزینه و خود وی را نیز شاه «دانش‌مآب و عرفان‌پناه» خوانده است. بعد از آن جهانشاه برای عبدالرحمان جامی زیباترین خلعت و یا "دون" تورکمانی را به عنوان تحفه ارسال میدارد. شعر مذکور در دیوان چاپ شده جامی از جانب علی اصغر حکمت، چاپ تهران - سال ۱۳۲۰ش. با این بیت شروع میشود:

بده ساقی آن جام گیتی نمای،

که هستی ربای است و هستی فزای.....

همایون کتابی چو درجی ز دُر

رسید از گهرهای تحقیق پر
درو هم غزل درج، هم مثنوی
ز اسرار صوری و هم معنوی
شده طالع از مطلع هر غزل
فروغ طباشیر صبح ازل
ز مقطع چه گویم که هر مقطعی
که فیض ابد را بود منبعی
به صورت پرستان کوی مجاز
ز شاه حقیقی نشان داده باز
چو در مثنوی داده داد سخن،
نوی یافته راه، ز های کهن.

جهانشاه حقیقی در غزلیات فارسی خود بیشتر از مولوی، حافظ و جامی متأثر است. دیوان فارسی حقیقی از جهات مضمون و فرم از آنچنان استحکامی برخوردار است که برخی از صاحبان نظران او را رومی دوم نامیده اند. او دیوان فارسی خود را با نام خدا آغاز می کند و پس از نامهای حض. محمد، حض. آدم، حض. ابراهیم و حض. موسی نام مولانا را می برد. وی اشعاری نیز به شعرا و فلاسفه ای مانند شمس تبریزی، شیخ محمود شبستری و مولانا گلباری هدیه نموده است که نشانگر احترام وی به شعرا و فلاسفه است.

ماجرای نسخ خطی دیوان ترکی جهان شاه

مانند بسیاری از آثار ادبی ترکی، از دیوان حقیقی نیز نسخه های معدودی باقی مانده است. بنا به اطلاعاتی که موحسین ماجید ناشر دیوان ترکی جهان شاه در ترکیه می دهد، تاکنون از نسخه های خطی دیوان حقیقی چهار عدد معلوم و مکشوف شده است. به طوری که شواهد نشان می دهند هیچکدام از این نسخ کامل نبوده و تنها بخشی از اشعار وی را شامل می شوند.

نسخه لندن: این نسخه در موزه ی معروف بریتانیا، رویال لندن بشماره ا. ز- ۹۴۹۳ نگهداری می شود و با خط نستعلیق توسط قنبرعلی ابن خسرو اصفهانی، ۲۱ سال بعد از مرگ جهانشاه در سپتامبر سال ۱۴۸۸ استنساخ شده است. اندازه هر صفحه ۲۳×۶ سانتیمتر مربع و اندازه متن آن ۱۱×۱۶ سانتیمتر مربع است و در هر صفحه ۱۰ تا ۱۱ بیت شعر نوشته شده است. در این دیوان ۹۱ (؟۸۷) غزل و ۳۳ (؟۳۲) رباعی ترکی؛ ۱۱۸ (؟۱۰۵) غزل و یک مستزاد فارسی موجود است، اشعار ترکی این نسخه در سال ۱۹۸۶ از طرف ه. رحیموو، ل. حوسئینزاده و م. علییوو نشر شده است. بخشی از آن نیز در جلد سوم "آزربایجان کیلاسیک ادبیات کیتابخاناسی" و مجموعه "گنچمیشیمیزدن گله ن سسلر" در باکو پایتخت جمهوری آذربایجان چاپ شده است.

نسخه ارمنستان: این نسخه در آرشیو انستیتوی پژوهشی نسخ خطی ماتاناداران ارمنستان نگهداری می شود. محققین تا سال ۱۹۶۱ این نسخه را مفقود شده گمان می کردند. این نسخه که به مدتهای طولانی در استانبول در کتابخانه های کاخهای سلاطین عثمانی نگهداری می شده در دوره سلطان عبدالحمید مفقود و مدتی بعد در کتابخانه اسکندریه مصر پیدا شده است. پس از چندی از اینجا نیز مفقود و در نهایت از لندن - جائیکه شرقشناس مشهور مینورسکی با آن آشنا گردیده - سر برآورده است. اما این نسخه خطی در اینجا نیز نمانده و به نحوی به کلسیون شخصی میلیاردر ارمنی آمریکائی آروتیون قازاریان (گولیانگیان) راه پیدا کرده و پس از مرگ وی، بنا به وصیتش به دانشگاه ایروان بخشیده شده است. نسخه ارمنستان که دارای صفحه اول و آخر نیست، احتمالاً در سال ۸۷۹ هجری استنساخ شده است. این نسخه عبارت است از ۵۴ صفحه با ابعاد ۱۲×۲۰ سانتیمتر مربع و بدون جلدبندی؛ در هر کدام از صفحه های این نسخه تعداد ۱۱-۱۰ بیت شعر با عنوان "دیوان حقیقی" گنجانده شده است. در این نسخه ۶۰ (۵۸؟) غزل ترکی، ۱۶ رباعی و مستزاد ترکی و ۷۷ (۷۹؟) غزل فارسی جای دارد. غزلیات ترکی این نسخه در سال ۱۹۶۲ از طرف لطیف حوسئینزاده در جمهوری آذربایجان نشر شده است.

نسخه تهران: این نسخه با خط نستعلیق زیبایی تحریر شده و سال استنساخ آن معلوم نیست. نسخه تهران در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود و دارای ۸۴ غزل ترکی، ۳۱ رباعی ترکی، ۹۰ مثنوی، یک (؟) مستزاد و ۱۰۸ غزل فارسی است.

چاپهای دیوان ترکی جاهانشاه قاراویونلو

دیوان ترکی جاهانشاه قاراویونلو و یا بخشهایی از آن در انگلستان، ترکیه، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و اخیراً ایران چاپ شده است:

در لندن - انگلستان:

- 1- JOURNAL: Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London, Jihan Shah Qara Qoyunlu and His Poetry-1954
 - 2- Minorski, Cahanşah Qaraqoyunlu və onun şe'rləri, Bulletin of School of Oriental and African Studies (BSOAS), London, 1954, 17-2, s.293
- Minorsky, Vladimir F. (b. 1877, d. 1966)

در آذربایجان:

- 1- Həqiqi. Şe'rlər. Kitabın tərtibi və şərhləri filoloji elmlər namizədi, dosent Lətif Hüseynzadə, Hayastan nəşriyyatı, Yerevan, 1966
- 2- Cahanşah Həqiqi, seçilmiş əsərləri, Tərtib, müqədimə və lüğətin müəllifləri: Əbülfəz Rəhimov, Lətif Hüseynzadə, Mail Əliyev, Bakı, Yazıçı,

در ترکیه:

- 1- V. Minorsky, "Karakoyunlu Cihanşâh ve şiirleri", Türkçe terc. M. Erol, Selçuklu Araştırmaları Dergisi, II, (1970), s. 153-180;
- 2- "Hükümdar, Şair, Trajedi Kahramanı: Karakoyunlu Cihanşâh ve Türkçe Şiirleri-(Cihanşâh the Karakoyunlu Emperor and His Poems in Turkish, 2002) Doç.Dr. Muhsin Macit, Grafik Yayınları, 2002" Virgül, 50 (Nisan 2002), ISBN 975-93344-1-0, Sayfa Sayı 210

در ترکمنستان:

- 1- Jahanşa Hakyky. "Goşgylar diwany". TMGI. Aşgabat – 1999 ýyl

در ایران:

- ۱- دیوان میرزا جهانشاه (حقیقی ترکمان، جهانشاه بن قرايوسف، -۸۷۲ ق)، به کوشش فیروز رفاهی. تهران، فیروزان، ۳۸۰، ۳۳۳ ص، عنوان روی جلد: دیوان فارسی- ترکی بر اساس نسخه دستنویس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۹۶۴-۹۲۹۹۴-۲-۴، شعر فارسی-- قرن ۹ق./ شعر ترکی-- ایران-- قرن ۹ق

همچنین در ترکیه مقالات متعددی در باره شعر و زبان شعری جاهان شاه قاراویونلو به چاپ رسیده اند. بخشی از آنها به قرار زیر می باشد:

- 1- Jale Demirci, "Cihanşâh (Hakîkî) Divanının iki Yeni Nüshası", Türkoloji Dergisi, XII/1, (1997), s. 127-138;
- 2- "Cihânşâh ve Türkçe Şiirleri", Bilig, 13, (2000), 9-19.
- 3- "Karkoyunlular Döneminde Sanat Hayatı", Bilig, 29, (2002), 57-72.
- 4- "Karakoyunlu Hükümdarı Cihânşâh'ın Dinî-Mistik Evreni", Türk Kültürü İncelemeleri Dergisi, 6, (2002), 53-72
- 5- "Karakoyunlu ve Akkoyunlu Türkmenlerinin Edebî Faaliyetleri", Türkler, Yeni Türkiye Yayınları, Ankara 2002, 696-701.
- 6- "Karakoyunlu Cihânşâh'ın Mesnevî Sevgisi", Türk Edebiyatı, 338 (Aralık 2001), 9-11.

شخصیت فرهنگی جاهان شاه قاراویونلو

شاهان قاراویونلو بویژه قرايوسف و جهانشاه به اهل علم و دانش و ادب توجهی خاص داشتند. علاقه حکام قاراویونلو به فرهنگ و علم بی ریا و صادقانه بوده و بدون هیچ گونه تنگ نظری و محدودیت است. آنها نسبت به

ترویج فرهنگهای موجود در قلمرو خود به موازات فرهنگ ترکی، از جان و مال خود مضایقه نکرده اند. دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو در عهد جهانشاه به لحاظ آن که حاکمیت او از سوی شاهرخ، سلطان امپراتوری عظیم تورک تیموری به رسمیت شناخته شده بود، از استقرار و آرامش نسبی برخوردار بود. در همین دوره استقرار و آرامش بود که جهانشاه توانست با داشتن گرایش‌های هنردوستانه و علم‌پرورانه خود، شهرتی فرهنگی برای دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو فراهم آورد.

جهان شاه مردی فاضل، دارای تربیت علمی و فرهنگی بسیار بالا، هنردوست، زیباپسند، دوستدار علم، فرهنگ و مدنیت بود. او یکی از فرهیخته‌ترین و معارف‌پرورترین حکمرانان عصر خود و تاریخ آذربایجان است. جهانشاه از دوران نوجوانی در جنگها و اداره دولت همراه پدرش قارایوسوف اشتراک داشته و تجربه اندوخته است. او علاوه بر تربیت نظامی و دولتمداری، از تحصیلات مناسبی نیز برخوردار بود. وی از بسیاری از علمای هم عصر خود مانند موین الدین قاضی زاده، غیث الدین جمشید، صدرالدین دوانی، صدرالدین شیرازی و خواجه زاده تلمذ کرده است. جهانشاه به دانشمندان و فلاسفه احترام بسیار قائل و آنها را در چتر حمایت خود گرفته بود. کتابخانه جهانشاه از کتابخانه‌های نامی قرن نهم بود و کتابهاییکه نویسندگان و هنرمندان برای کتابخانه او بوجود آورده‌اند از شاهکارهای نفیس هنر ترک و آذربایجانی است. شاعر و عالم مشهور جلال الدین دوانی، قبل از عزیمت به سرزمین آق قویونلوها نزد جهانشاه اقامت و در مدارس تبریز تدریس کرده و رساله حروف خود را به نام سلطان جهان شاه تالیف، شیخ شجاع الدین ابن کمال الدین نیز کتابهای حدیقه المعارف و شرح گشن راز خود را به جهان شاه اتحاف نموده است.

جهانشاه دولتمردی برجسته است، اما او که خود شعر ترکی و فارسی می‌گفت و حقیقی تخلص میکرد، در عین حال یکی از شاعران شناخته شده عصر خود و تاثیرگذار در ادبیات شرق می باشد. جهانشاه در زمانی که شعر عرب و فارس دوره انحطاط خود را می گذراندند، به شعرا احترام فوق العاده ای نشان داده است. او در بارگاه و پیرامونش شعرای قابل و خوش ذوق را جمع کرده بود، و در حمایت از شعر و شعرا فعالانه در مجالس ادبی شرکت می نمود. جهانشاه قبل از پادشاهی و هنگامی که امارت شیراز در فارسستان را بر عهده گرفته بود، به آنجا رفته و آسایش و امنیت شهر را تامین نموده، احترام بسیار به شعرا و فرهنگیان نشان داده و پنجاه هزار تنگه (از واحدهای پول دولتهای تورک) طلائی را که از شاهرخ گرفته بود، میان شعرای شهر تقسیم کرده است. بعدها فرزند او یوسوف میرزا که از طرف جهانشاه به حاکمیت شیراز تعیین شده بود، روش پدر را ادامه داده است. او نیز به اکرام شعرا و فرهنگیان مقید بوده است.

دوره جهانشاه ، دوره ممتاز هنر معماری و تزئینی تورکی و آذربایجانی

فعالتهای عمرانی در دوره قاراقویونلوها بسیار چشمگیر بوده است. حکمرانان قاراقویونلو در بسیاری از شهرها و مخصوصا در تبریز پایتخت دولت ترکی قاراقویونلو مساجد، مدرسه ها، بیمارستانها و پلهای متعدد ساخته اند.

قاراقویونلوها در تاریخ مدنیت و عمران و آبادی و شکوفائی مناطق قفقاز، عراق، آنادولو و آذربایجان نقش برجسته ای بازی نموده اند و خدمات آنها در ایجاد مراکز و تاسیسات تجاری و سیاسی همواره مورد تایید و تقلید سلسله های بعدی قرار گرفته است. بویژه شخص جهانشاه که به جنبه های هنری معماری و شهرسازی علاقه مند بود، در راه عمران و آبادای شهرها فعالیت بسیاری کرده و در امر احداث و ایجاد مراکز و مجتمعهای علمی، فرهنگی، تجارتي، صنعتی و هنری اهتمام جدی داشته است. وی در بعضی از ایالات و ولایتهای آذربایجان مدارس و مساجدی را ساخته که از بزرگترین مدارس و مساجد عصر خود بوده اند. از جمله مجتمع محتشم مظفریه تبریز که در زمان خود مرکز علم و ادبیات بوده است. در دوره ۳۲ ساله حاکمیت جهانشاه شهرهای بزرگ آذربایجان مانند نخجوان، گنجه و مخصوصا تبریز، به لحاظ شهرسازی، عمران و معماری شکوفا شده اند. از بناهای دوران جهان شاه قاراقویونلو که تا به امروز باقی مانده و شناخته شده است گوئی مسجد (مسجد کبود) و مدرسه آن در تبریز- آذربایجان، مدرسه و عمارت همسرش بیگوم خاتون در تبریز- آذربایجان، اولو جامع در وان- ترکیه، و مسجد جمعه و درب امام در اصفهان- فارسستان را می توان نام برد. (از دیگر آثار و ابنیه ی بجای مانده از خاتین جان بیگم در قلمرو قاراقویونلو، مدرسه جان بیگم در ری، مسجد سلطان جان در ارزروم و مدرسه حوزوی خیر النسا در قم است).

یکی از آثار برجای مانده از دوره جهانشاه، بنای مشهور تاریخی درب امام اصفهان (آرامگاه امامزاده ابراهیم بطحا و زین العابدین) در اصفهان- فارسستان است. کتیبه درب امام اصفهان، تاریخ ۸۵۷ را که جهانشاه امیر عراق عجم بود نشان می دهد. این بنا که سر در اصلی آن به نام امیر زاده جهان شاه است در زمره ابنیه تاریخی و نفیس دوران تورکمانان قاراقویونلو و قرن نهم هجری به شمار می رود. از دیگر آثار دوره سلطنت سلطان جهان شاه قاراقویونلو، مسجد میدان شهر کاشان- فارسستان است. این جامع تاریخی مهم که به نام مسجد عمادی هم خوانده می شود نمونه ممتازی از هنر معماری و تزئینی دوران دولت تورکی آذربایجانی قاراقویونلو و نیمه دوم قرن نهم هجری (۱۴۶۳ میلادی) میباشد.

گوئی مسجد

یکی از آثار تاریخی بسیار مهم و باشکوهی که به امر جهانشاه در ایام پادشاهیش به سال ۱۴۵۶ در تبریز پایتخت آذربایجان ساخته شد، گوئی مسجد-مسجد کبود) است. [نام این بنا گوئی مسجد - گوئی مسجد است و می بایست از تغییر نام آن به فارسی و مسجد کبود نامیدنش اکیدا خودداری کرد]. گفته شده است که ساخت گوئی مسجد به خواست جان بیگم خاتون زن جهانشاه و با نظارت عزالدین قاپیچی (قاپوچی) آغاز شده و به همت جان بیگم خاتون پایان یافته است. در کتابهای تاریخی، این بنای باشکوه و مسجد بسیار زیبا، که یکی از مشهورترین آثار معماری عصر خود بشمار می رفته را «عمارت مظفریه» (به یادبود القاب جهانشاه "مظفرالدین"، "ابوالمظفر") خوانده اند. با کشته شدن جهانشاه در جنگ با اوزون حسن بایبندیر خاقان دولت ترکی آذربایجانی آق قویونلو، کار توسعه، مرمت و تکمیل مسجد و مجموعه آن توقف شد، اما و در زمان حکومت سلطان یعقوب جانشین اوزون

حسن توسط صالحه خاتون دختر جهانشاه ادامه یافت. این مسجد امروز با وجود صدمه‌های فراوانی که در اثر زلزله‌های متعدد در آن رخ داده، هنوز استوار برجای مانده است.

گوئی مسجد تبریز که به فیروزه اسلام ملقب شده و در زمره مساجد بسیار مهم و مشهور تاریخی آذربایجان است، دارای شهرتی جهانی بوده و یکی از زیباترین ابنیه‌های تاریخی مربوط به قرن پانزدهم بحساب می‌رود. این مسجد در منطقه تاریخی و قدیمی تبریز واقع شده و به مناسبت کاشیکاری معرق کبود رنگ به نام گوئی مسجد خوانده می‌شود. گوئی مسجد نمونه‌ای است از ذوق و سلیقه مردم آذربایجان. این جامع تاریخی حاوی گنجینه‌ای از هنر معرق کاری بوده و دارای کاشیهائی به درجه‌ای غیرعادی زیبا و براق، صرفاً به رنگ لاجوردی و اکثراً از قطعات شش ضلعی می‌باشد که در معماری آذربایجان بی‌همتا است. گنبد فیروزه‌گون آجری بزرگ و بسیار معروف گوئی مسجد یکی از بزرگترین ساخته‌های آجری معماران اسلامی قرن نهم هجری قمری (870 ه.ق) است و ادامه معماری عصر ایلخانی (جلایری) به شمار می‌آید. این گنبد است که گوئی مسجد را به فیروزه اسلام مشهور ساخته است. خطوط متنوع کوفی، ثلث، نسخ، نستعلیق بکار رفته در این مسجد و طرحهای دل‌انگیز اسلیمی و ترکی با رنگهایی که در زیبایی به سرحد اعجاز می‌رسند اثر خطاط و هنرمند مشهور قرن نهم هجری قمری نعمت‌الله بن محمد البواب است. تمام سطح سقف این مسجد زرنگار (نقاشی با آب طلا) است و کف شبستان‌های باشکوه آن به احتمال قوی مرمرین بوده است. از آثار برجای مانده مسجد می‌توان حدس زد که گوئی مسجد در زمان خود در نهایت زیبایی و لطافت بوده و از نظر نوع کاشیکاری و فراوانی آن، در روزگار خود و تا پیش از بناهای تاریخی دوره صفوی در اصفهان، منحصر به فرد بوده است. هنرمندان سازنده مسجد با بکارگیری کاشی‌های لاجوردی، فیروزه‌ای، سیاه و سفید و با شیوه معرق که والاترین شیوه کاشیکاری در جهان اسلام است و با در اختیار داشتن طرحهای متنوع اسلیمی بسیار ظریف، اثری را خلق کرده‌اند که به گواهی کارشناسان در هیچ نقطه‌ای از دنیای اسلام این همه ظرافت و ذوق و سلیقه یکجا و در کنار هم پدید نیامده است. تزیینات هنری، کاشیکاری، اسلوب ساختمان، طاق بندی و معماری بسیار جالب گوئی مسجد در عداد نفایس ارزنده تاریخ معماری و هنر دوران اسلامی آذربایجان و از برجسته‌ترین آثار معماری ترکی، آذربایجانی و اسلامی به شمار می‌رود. جهانشاه آرامگاه خانوادگی خود را در بخش جنوبی مسجد در انتهای شبستان کوچک در داخل سرداب قرار داده است که از نظر بافت ساختمانی و معماری پیوندی ناگسستنی با مسجد دارد. بنای اصلی ساختمان مسجد، دارای صحن وسیعی است که در آن مجموعه‌ای از بناهای مدرسه، حمام، خانقاه و کتابخانه ساخته شده است.

پس از اشغال شهر تبریز توسط سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی، در جنگ با شاه اسماعیل صفوی، گوئی مسجد در اختیار ترکان عثمانی قرار گرفت. پس از این ماجرا در سال ۱۵۱۴، قالیهای گوئی مسجد به رسم غنیمت به استانبول برده شدند و دو قطعه از این فرشها توسط سلطان سلیم اول به مسجد قاضی حسین پاشا در تاشلیجا واقع در هرزگوین اهدا گردید که امروز نیز در این محل نگاهداری می‌شوند. عده‌ای نیز معتقدند فرشهای موجود در

مسجد قاضی پاشا در جمهوری بوسنا هرزگوین توسط صالحه خانم دختر جهانشاه تورکمان (قره قویونلو) به مناسبت افتتاح و بهره‌برداری از مسجد در سال ۱۴۶۵ میلادی به این مکان اهدا شده‌اند.

قاراقویونلوها علوی بودند نه شیعی

قاراقویونلوها به داشتن مذهب قزلباشی علوی یا گرایش به جانب این مذهب شهرت دارند. اما در بعضی از کتب فارسی تاریخی و معاصر و همچنین تبلیغات روحانیون فارس امامی و دولت جمهوری اسلامی ادعا می‌شود که قاراقویونلوها شیعه بوده‌اند. این ادعائی کاملاً نادرست است و ناشی از عدم آشنائی با تاریخ دینی ترکان و آذربایجان و همچنین فرق نگذاردن بین دو مذهب اورتودوکس شیعه امامی فارسی و مذهب هتروودوکس علوی قزلباشی ترکی است. شیعه نمایانند اقوام و ایلات ترک غالی شیعی از سوی روحانیون فارس امامی و دولت جمهوری اسلامی را نیز می‌باید به عنوان بخشی از سیاست شیعه سازی - فارسسازی ترکان ایران قلمداد نمود. واقعیت آن است که نه قاراقویونلوها، نه جلالیریان و تیموریها ... و نه هیچ یک از طوائف ترک و آذربایجانی و یا ترکیه ای تورکمان که بعدها دولتهای صفوی، افشار و قاجار را بنیان گذاردند، هیچکدام نه در قرون گذشته و نه بازماندگانشان در امروز بر مذهب شیعه، بویژه فرم فارسی آن یعنی امامیگری نبوده‌اند، بلکه معتقد و وابسته به جریانات غلات شیعه ای بوده‌اند که در دوره دول تورکمانی آذربایجان (قاراقویونلو، آغ قویونلو، صفوی، افشار و قاجار) به قزلباش معروف گشته‌اند و اکنون نیز با نام عمومی علوی (و به خطا اهل حق) - در مقابل شیعی - از آنها نام برده می‌شود.

برخی از منابع تاریخی، به وجود گرایش‌هایی شیعی در میان قاراقویونلوها اشاره دارند، از جمله:

- قاضی نورالدین مرعشی در اثر خود بنام "مجالس المومنین" همه حکمداران این دولت تورکمان آذربایجانی را شیعه مذهب شمرده است.
- گویا جهانشاه به داشتن مذهب شیعی مباهات می‌کرده است.
- بر سکه های جهانشاه، در کنار نام خلفای چهارگانه جمله علی ولی الله نیز نقر می‌شده است.
- برخی، انگیزه ساخت گوی مسجید از طرف جهانشاه را به خاطر علاقه وی به مذهب علوی - حروفی ذکر کرده‌اند. (تعبیر علی ولی الله و نام حسنین به شکل‌های مختلف زینت بخش دیوارها و طاق های مسجد می‌باشد).
- اسپندمیرزا فرزند قارایوسف و برادر جهانشاه، زمانی که در بغداد حکومت می‌کرد، مجلسی از خادمان دینی شیعه و سنی فراهم آورد. گویا در این مجلس مناظره، خادمان دینی شیعه بر علمای سنت پیروز شده‌اند و متعاقب آن اسپندمیرزا به طور رسمی به تشیع گرویده و تشیع را در آنجا رسمیت بخشیده است.
- در برخی از منابع پیربوداق فرزند جهانشاه به عنوان یک شخصیت سازش‌ناپذیر شیعی توصیف شده است. نوشته‌اند که وی به دلیل همین گرایش به تشیع بود که در مبارزه با مشعشعیان (از غلات شیعه) چندان سخت‌گیری نمی‌کرد.

نخست باید گفت شواهد و ویژگی‌هایی فوق که به عنوان دلیل برای شیعیگری قاراویونلوها آورده می‌شود، خاص شیعیان نبوده، و در واقع از ویژگی‌های مشترک شیعیان و علویان یعنی غلات شیعه است. بنابراین، این گرایش‌ها را نمی‌بایست حمل بر شیعیگری قاراویونلوها کرد، بلکه آنها را می‌بایست در زمینه علویان ترک یعنی غلات شیعه ترک که بعداً قزلباش- بکتاشی نامیده شده اند بررسی نمود. در واقع علویگری و یا تشیع غالی تورکمانان قاراویونلو زمینه ساز و پیشگام جنبش غلات شیعه صفویه در منطقه بوده است. اما این نیز درست است که در دوره قاراویونلوها و با کوشش سید حیدر تونی، تشیع در تبریز گسترش پیدا نموده است.

ثانیا ترکان قارا قویونلو، خود نه شیعه بلکه غلات شیعه و یا علوی بوده اند. این حقیقت در منابع تاریخی نیز منعکس شده است. چنانچه برخی منابع تاریخی حقیقت تعلق قاراویونلوها به غلات شیعی و نه شیعه امامی را به شکل "قاراویونلوها در تشیع غلوی تمام داشتند" بیان داشته اند. این غلو به درجه ای بوده است که دشمنان قاراویونلوها یعنی سران مذاهب اورتودوکس اسلامی یعنی سنیان و شیعیان، آنان را به بی‌دینی و ارتداد و اباحی گری متهم می‌کرده اند. حتی در برخی از متون تاریخی، از شخص جهانشاه به صورت کسی که به دین رسمی احترام نمی‌گذارد و به شریعت به چشم تحقیر می‌نگرد یاد شده است. از جمله دولت‌شاه سمرقندی در باره جهانشاه چنین می‌گوید: "... فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از او بداعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده است. اسلام را ضعیف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی. ...". در منابع تاریخی مطالب بسیاری در باره عدم رعایت شریعت - روش عمومی ترکان غالی قزلباش (علوی) - از سوی شاهزادگان و امرای قاراویونلو ذکر شده است. به عنوان نمونه حسنعلی فرزند جهانشاه که به دربار آغ قویونلو پناه آورده بود، بدین علت که نماز نمی‌خوانده و غسل بجا نمی‌آورده است از دربار رانده شده است.

بی‌شک این تثبیتها از تعلق جهانشاه و کلا اتحادیه طوائف ترکی قاراویونلو به جریانات ترکی غلات شیعه و یا طریقتها و فرقه‌های متعلق به مذهب علوی (حروفیزم و آغازین مراحل صوفیان قیزیلباش) که شریعت را رد کرده و آنرا خوار می‌شمارند حکایت دارند. چنانچه امروز نیز آخرین بازمانده‌های این طوائف تورکمان شیعی غالی که بر مذهب قیزیلباشی و یا غلات شیعه علوی اند، در برخی از مناطق استان آذربایجان غربی بویژه در حوالی خوی- یعنی موطن جهانشاه- و نیز در استان آذربایجان همدان با نام قاراویونلو شناخته میشوند (در منابع فارسی، ترکان غلات شیعه و یا علویان قزلباش ترک به خطا "اهل حق" که طریقتی ایرانی و دقیقتر کردی-گورانی-لکی است نامیده می‌شوند).

جهان‌شاه لائیک، دین-مذهب پیش علوی حروفی و طریقت صفوی

جهان‌شاه به لحاظ اعتقادی بر خلاف آنچه شایع است شیعه اورتودوکس (دوازده امامی) نبوده، حروفی مذهب غالی و در عین حال حکمرانی لائیک بود. وابسته نبودن جهانشاه به مذهب فارسی شیعه امامی را با توجه به مباینات شیعه امامی فارسی و غلات شیعه (یعنی علوی) و در دو سطح باور قزلباشی ایلات تورکمان آذربایجان و آناتولی و

اعتقادات حروفی شخص جهان‌شاه می‌توان بررسی و اثبات کرد. همانگونه که معلوم است "حروفیه" مذهب - دینی آذربایجانی است که پایه گذار - پیغامبر آذربایجانی آن "فضل الله نعیمی تبریزی استرآبادی" به جرم دگراندیشی و الحاد به وضع فجیعی به قتل رسیده و طرفدارانش در آذربایجان و ایران قتل عام شده‌اند. مذهب - دین حروفی در سیر زمان بعدها با جذب شدن به "طریقت بکتاشیه" و جریان سیماونالی شیخ بدرالدین استقلال خود را از دست داده و به یکی از سکت‌های اساسی مذهب علوی (غلات شیعه) معاصر تبدیل شده است. هر چند ادامه شاخه ای از آن به نام نقطویان تا مدت‌ها بعد در دوره صفوی به حیات خود ادامه داده است. جالب توجه است که موسس و بانی حقیقی طریقت علوی بکتاشی که به حاجی بکتاش ولی از ترکان خراسان منسوب است و دارای صبغه بسیار پررنگ حروفی است، در واقع ولی - پیر ترک آذربایجانی الاصل "آبدال موسی" است که مسقط الراس وی مانند جهان شاه قاراقویونلو، شهر خوی آذربایجان می‌باشد. حقیقی از نزدیک با فلسفه شرق آشنا بود و حتی علیرغم آنکه یک پادشاه بود، از پیروان فعال فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی بشمار می‌رفت. تأثیر فرقه ی حروفیه در سبک ادبی شعر حقیقی آنچنان عمیق است که می‌توان گفت شعر او تماماً ماهیتی حروفی دارد. او در سروده های خود به دفعات منعکس شدن حروف در اعمال و صفات انسانی را تکرار کرده است. به نظر وی و مطابق با دیدگاه‌های مذهب - دین حروفی، انسان و صورت انسانی، قرآن و آیه های قرآن را تجسم می‌کنند. منابع نشان می‌دهند که پدر جهان‌شاه، قارایوسف نیز به مذهب حروفی تمایل داشته است. به امر وی حروفیان قرآن را به زبان ترکی ترجمه نموده و او خود این ترجمه ترکی قرآن را با لحنی خوش می‌خوانده است. ("یوسف صدیق شاه کامران، خواند قرآن را به ترکی روان"). از فرزندان وی حسینعلی خان نیز گرایش شدیدی به صوفیان غالی شیعی داشته است. گفته شده که وی تصوف را بیش از سلطنت دوست می‌داشت.

با اینهمه علی‌رغم تعلق قاراقویونلوها به شاخه ترکی مذهب علوی و شخص جهان‌شاه به مذهب حروفی، وی به دولت غیردینی معتقد و از هر گونه تفاسیر سیاسی و فلسفی رادیکال و افراطی مذهبی و از جمله حروفیه و از هر نوع تحمیل شیعیگری دور بوده است. چنانچه به امر وی در یک روز بیش از پانصد تن از حروفیان سیاسی، شامل دختر فضل الله نعیمی به سبب اختلاط مذهب و سیاست و اغتشاشات و قیام آنها در تبریز - برخی از محلات تبریز مانند سرخاب و چرنداب از پایگاه‌های آنها بشمار می‌رفت - قتل عام گردیده‌اند. (از همین رو بسیاری از بنیادگرایان سنی ترک ترکیه ای اعتقاد دارند جهان‌شاه علوی - که توانست با اتخاذ تدابیری خشن، رشد جریان حروفیزم را که در زمان تیمور خان ضربه ای اساسی بر آن وارد شده بود - متوقف سازد، خدمتی بزرگ به اسلام نموده است).

جهان‌شاه همچنین در همین اوان، با شیخ جنید صفوی که خانقاه اردبیل را به مرکز تبلیغات شیعی غالی تبدیل کرده و طریقت صفوی را به جریانات سیاسی و نظامی وقت کشانده بود مدارا نموده است. تمایلات قدرت طلبانه و سیاست گرائی پیران خانقاه صفوی و از جمله شیخ جنید صفوی که به صراحت از حق خود برای قدرت سیاسی دم می‌زد موجب خشم جهان‌شاه قارا قویونلو شد و در نهایت او شیخ جنید را که با مریدان کثیر خود تبدیل به نیروی سیاسی عمده ای شده و تهدیدی برای حکومتش بود از اردبیل و آذربایجان تبعید کرد. بر اساس نوشته

«عالم آرای عباسی» جهانشاه به جنید نامه نوشته و دستور می دهد که «برخیز و از قلمرو من بیرون رو؛ والا آمده اردبیل را خراب کرده، بلکه قتل عام خواهم کرد.» (بدنبال این تهدید، شیخ و فرزندش حیدر با ده هزار نفر از مریدان تورکمان خود به آق قویونلوها پناه آوردند. جنید در دیاربکر مورد حمایت اوزون حسن رقیب جهانشاه قرار گرفت و با کمک او به تجهیز طرفداران خود در میان قبایل ترک و شیعیان پرداخت). همچنین بین قاراوقیونلوها و مشعشعیان که دارای عقاید غالبانه‌ای بوده و دولت عربی محلی ای در جنوب ایران امروزی تاسیس نمودند رابطه ای خصمانه برقرار بود. جهانشاه خود شخصا نیرویی را برای سرکوب آنها گسیل داشته بود.

جان بیگم خاتین قاراوقیونلو

جان بیگم شاهزاده دولت تورکی آذربایجانی قاراوقیونلو و رئیس اتحادیه ایلی قاراوقیونلو در آذربایجان، عراق و ایران، از خاتون‌های صاحب نام سلسله ترکی آذربایجانی قاراوقیونلو و همسر جهانشاه است. جان بیگم خاتون دارای سوابق سیاسی بسیار است. او در زندگی سیاسی همسرش جهانشاه و پسرش پیربوداق و حتی فرزندان همسرش، از جمله حسنعلی میرزا نقش مؤثری داشت. جان بیگم پس از مرگ همسرش جهانشاه (۱۴۶۷-۱۴۳۵) نیز در سرنوشت سیاسی این خاندان و تعیین جانشین برای ادامه حکومت قاراوقیونلوها دخالت می نمود و تا تصاحب تخت توسط حسن علی بر دولت آذربایجانی قاراوقیونلو حکم راند.

جان بیگم از درایت‌ها و مهارت‌هایی برخوردار بوده است که جهانشاه و پیربوداق به استفاده از همکاری‌های او تمایل نشان می دادند. این مطلب از مشورت‌های پیربوداق با مادرش نیز آشکار می شود. پیربوداق، فرزند جهانشاه، از جان بیگم خاتون بود. او از شجاع‌ترین فرزندان جهانشاه محسوب می شد. زمانی که پیربوداق از جانب پدر مأمور فتح کرمان شد، مادرش جان بیگم او را در این لشکرکشی همراهی می کرد. طهرانی می نویسد: «به اشارت والده، کرمان را به برادرش ابویوسف میرزا ارزانی داشت و به شیراز توجه نمود.» پیربوداق پس از غلبه بر فارس، حکومت آن را برعهده گرفت.

نقش سیاسی جان بیگم خاتون در فرونشاندن شورش حسن علی میرزا، فرزند همسرش جهانشاه، از نقاط قوت سیاسی او محسوب می شود. این کار به فرجامی نسبتاً خوش خاتمه یافت. حسن علی میرزا چندین سال به علت بدگمانی پدر در قلعه «قهقهه» ماکو گرفتار بود. او در سال 863 هـ از غیبت پدر، که مشغول جنگ در خراسان بود، سود جست و با همراهی گروهی از تورکمانان و مردم تبریز، علیه پدر قیام نمود. جهانشاه مجبور شد بلافاصله کار خراسان را تمام کند و با تیموریان مصالحه نماید و برای خواباندن غائله پسر، به آذربایجان بازگردد. تبریز در محاصره بود که «حسنعلی به حرم پدر ملتجی گشت و بیگم را، که مادر سایر فرزندان جهانشاه میرزا بود، ... وسیله نجات ساخت.» با وساطت جان بیگم خاتون، حسنعلی میرزا مورد عفو قرار گرفت. اقامت حسنعلی میرزا در دربار برای جهانشاه، که نسبت به پسر بدگمان شده بود، گران می آمد. به همین دلیل، او را به حکومت بغداد منصوب کرد.

جان بیگم خاتون در قضیه قیام پیربوداق نیز واسطه قرار گرفت. پیربوداق پس از بازگشت از لشکرکشی خراسان، علیه پدر در شیراز قیام کرد. مورخان علت آن را صلح جاهانشاه با ابوسعید تیموری می‌دانند که پیربوداق آن را دلیلی بر ضعف پدر می‌دانست. برخی مورخان نیز علت آن را اقدام جاهانشاه در انتخاب فردی به غیر از او به جانشینی می‌دانند. «آخرالامر، والدۀ پیربوداق، حرم محترم میرزا جاهانشاه، بعد از آمد و شد بسیار، قرار بدان داد که میرزا پیر بوداق با اتباع و اشیاء و اولاد و اموال به جانب دارالسلام بغداد رفته، از شیراز دست باز دارد.» پیربوداق در بغداد، قیام خود را علیه پدر ادامه داد. جاهانشاه برای خلاصی از مشکلات داخلی ناشی از قیام پسران، با دادن حکومت بغداد به حسنعلی میرزا، دو برادر را در مقابل هم قرار داد. جان بیگم خاتون، مادر پیربوداق، مأمور شد حسنعلی میرزا را تا بغداد همراهی نماید. مأموریت دیگر خاتون این بود که به کار پیربوداق نیز رسیدگی نماید. احتمالاً این خواستۀ خاتون بود که بدان وسیله، فرزند را ملاقات و او را به مصالحه دعوت نموده، از مقابله با پدر برحذر دارد. بغدادیان، که در جریان اصل واقعه قرار گرفته بودند، به جان بیگم خاتون اجازه ورود به بغداد را ندادند. حسنعلی مجبور شد به شام رود و به آق‌قویونلوها پناه برد. جان بیگم نیز بازگشت. او در راه بازگشت، گروهی از عشایر «قاراولوس» را، که قریب پنجاه هزار خانوار می‌شدند، با خود به حوالی آذربایجان کوچاند. این افراد بعدها از همراهان و یاران جان بیگم خاتون شدند. پیربوداق در ادامۀ قیامش، با مشعشعیان همراه شد و به درخواست پناهندگی برادرش حسنعلی میرزا پاسخ مثبت داد. سپاه جاهانشاه متوجه بغداد شدند و پس از محاصره‌ای طولانی در سال 870 هـ پیربوداق شکست خورد و تسلیم شد و به سعایت برادرش، محمدی، به قتل رسید.

جان بیگم خاتون علی‌رغم کشته شدن پسرش، پیربوداق، همچنان در مسائل سیاسی فعال بود. پس از مرگ جاهانشاه، حرکت‌هایی از جانب دختران اسکندر میرزا، آرایش خاتون و شاه‌سرای خاتون، برای انتخاب امیر قاراقویونلوها صورت گرفت. آنان سعی کردند با اهدای پول و سیم و زر از خزانه شهر تبریز، سپاهیان را به کمک و همراهی خود دعوت کنند و حسنعلی میرزا برادرشان را به تخت سلطنت بنشانند. به گفته طهرانی، «خزانه، که در شهر بود، از نفوذ و اجناس بین سپاهیان قسمت نمودند. آرایش بیگم زیورهای زنانه به آلات رزم مبتدل ساخت، معجز مغفر گردانید و سپر را چون نقاب بر سر کشید و آینه خودبین را، که با او برابری می‌کرد، شمشیر دو روی ساخت و بر روی دشمن کشید و با کمان، که پیاپی بر ابروی محبوبان دعوی مبارزه داشت، چنان تیری بر سینه زد که از پشت او برون جست و سنان را، که با مژگان خوبان دم از خون‌ریزی می‌زد، بر سر چوب نیزه‌اش کرد و چون عرصه را از شیر مردان خالی دید، طرح بنیان سلطنت انداخت.» آنان به نام برادرشان، حسنعلی میرزا، که اهل سیاست و تدبیر نبود، سکه زدند و خطبه خواندند. این خبر به جان بیگم رسید. او بلافاصله دست به کار شد؛ زیرا نمی‌خواست حکومت قاراقویونلوها در خاندان اسکندر میرزا استمرار یابد و چون پیربوداق کشته شده بود، برای پسر دیگرش ابوالقاسم میرزا، سعی در سرکوب اسکندریان نمود. او با دختران جاهانشاهیه و با یاری گرفتن از شاهزادگان و طرفداران خود از قبیله «قاراولوس» به مقابله با دختران اسکندر میرزا برخاست، در مراغه مستقر شد و سپاه را به تبریز فرستاد. این رویارویی به نفع سپاه جان بیگم خاتون خاتمه یافت و دختران اسکندر میرزا به اسارت درآمدند، ولی طرفداران حسنعلی میرزا از فرصت به دست آمده استفاده کردند و پیروزی نهایی را از آن

حسنعلی میرزا ساختند. حسنعلی میرزا به حکومت قاراقویونلوها رسید و در تصفیه‌های سیاسی، جان بیگم خاتون را، که بارها جان او را از مرگ نجات داده بود، به قتل رساند.

جان بیگم خاتون علاوه بر اقدامات سیاسی، در امور فرهنگی نیز پیش قدم بود. او به گواه مورخان، زنی «صالحه و عقیفه و خیر بوده است». از جمله خدمات ارزنده او بنای مسجد و خانقاه مظفریه با الهام از لقب جهانشاه قاراقویونلو، ابوالمظفر در تبریز است که امروزه به «گویی مسجد» معروف است. وجه تسمیه این نام‌گذاری استفاده از کاشی‌کاری فیروزه‌ای در بنای مسجد است. جان بیگم خاتون بنای مسجد را در سال 870 هـ آغاز نمود. ابن‌الکربلائی ضمن توصیف آثار دوره جهانشاه، اشاره دارد که «در درآمد تبریز به جانب شرق، که «خیابان» گویند، عمارتی است در کمال لطافت و نکویی موسوم به «مظفریه» از مآثر ابوالمظفر جهانشاه پادشاه بن قارایوسف بن توره میش بن بایرام خواجه تورکمان، و این طبقه را «قاراقویونلو» و «بارانی» نیز گویند. گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم - انارالله برهانها - بنا شده. مشارالیها بسیار بسیار خیره و صالحه و عقیفه بوده در همان بقعه مدفون است و میرزا جهانشاه، که «حقیقی» تخلص کرده و پادشاه عظیم‌الشأن بود، در دوازدهم شهر ربیع‌الثانی و سبعین و ثمان‌مائه به دست حسن پادشاه کشته گشت، با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند، هر چند اثری از آنان پیدا نیست.» ابن‌الکربلائی در تأکید بر بنای ساختمان با نظر و همت جان بیگم خاتون، اشاره دیگری دارد با این مضمون: «حرم محترم جهانشاه بیگم - انارالله برهانها - اراده ساختن عمارت مظفریه نموده و در واقعه دیده که بنای آن عمارت را شخصی از اولیای آن زمان نهاد. جمیع اعزه، که در آن زمان بودند، همه را حاضر کردند. بیگم در جایی مستور نشسته، ملاحظه ایشان می‌نمود. چون نظرش به خواجه علی افتاد، فرمود که آن شخصی که من در واقعه دیدم، همین است. بنابر آن، بنای آن عمارت وی نهاد. سر در مسجد به نام حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان زینت یافته و در آن نامی از خلفای راشدین برده نشده است. «مسجد کبود تبریز، نخستین معبد مزین و منقشی است که نامی از خلفای راشدین در آن نیامده است و عبارت «علی ولی الله» و اسامی حسنین به اشکال مختلف زینت‌بخش دیوارها و طاق‌های آن گردیده است.

نمونه هائی از اشعار ترکی جهانشاه قاراقویونلو

عیززت-ی عشق اولان کؤنول، مولتفیت-ی جهان دئییل،

عشقه موقیید اولمایان، طالب-ی لامکان دئییل.

İzzet-i eşq olan könül, mültəfit-i cahan deyil
Eşqə müqəyyəd olmayan, tâlib-i lâməkan deyil

خیلقت-ی خلق-ی عالمین، امری چو "کاف-و نون" ایمیش،

کیم کی بو رمزی آنلاماز، قابیل-ی "کون فکان" دئیل.
Xilqət-i xəlq-i âləmin, əmri çü "kaf-o nun" imiş
Kim ki bu rəmzi anlamaz, qâbil-i "kun fəkan" deyil

حیکمتینین نیشانہ سی، اولدو جاہان بو عصرده،
فاعیل-ی عشقین ائی کونول، حکمت-ی بینیشان دئیل!
Hikmətinin nişanəsi, oldu cahan bu əsrdə
Fəil-i eşqin ey könül, hikmət-i binişan deyil

سیرر-ی "الست ربکم"، قال-و بلادا "قوول" ایمیش،
کیم کی بو "قوول" و بیلمه دی، خیلقت-ی جاویدان دئیل.
Sirr-i "ələsto birəbbiküm" qâl-o bələda "qovl" imiş
Kim ki bu "qovl"u bilmədi, xilqət-i cavidan deyil

زرق-و رییاسی زاهیدین، قابیل-ی حضرت اولمادی،
ظنن-و گومان ایچینده دیر، شوبهہ سی بیگومان دئیل.
Zərq-u riyası zâhidin, qâbil-i həzrət olmadı
Zənn-o guman içindədir, şübhəsi biguman deyil

گرچی سیمورغ-ی لامکان، سندہ دیر ائی بشر بوگون،
نفسینہ عاریف اولماسا، قابیل-ی آشیان دئیل.
Gərçi simürq-i lâməkan, səndədir ey bəşər bugün
Nəfsinə ârif olmasa, qâbil-i âşiyən deyil

عشقی یولوندا دیلبرین، باشینی قوی حقیقی 'یا!
کیم کی بو یولدا باشینی، قویمادی جانفیشان دئیل.
Eşqi yolunda dilbərin, başını qoy Həqiqi'ya
Kim ki bu yolda başını, qoymadı canfəşən deyil

یارین گرہ ک کی مئهر-و روخو دلپذیر اولا،
تا حوسن-و خولق ایچینده جاہاندا امیر اولا.
Yârın gərək ki mehr-u ruxu dilpəzir ola
Tâ hüsn-ü xulq içində cahanda əmir ola

هر کیم کی قیلمایا نظر اول حوسن-و صورتہ
یوخدور بصیرت اوندا گر اهل-ی بصیر اولا
Hər kim ki qılmaya nəzər ol hüsn-ü surətə
Yoxdur bəsirət onda gər əhl-i bəsir ola

حوسن ایله نظیر بولونماز جامالینا
عالمده اول یئگانہ مگہ ر بی نظیر اولا.
Hüsn ilə nəzir bulunmaz camalına
Âləmdə ol yeganə mægər binəzir ola

بیچاره، عشقه نئیلہ یه تدبیر-و چاره سین،
معشوقه شاه-ی عالم-و عاشیق فقیر اولا.
Biçârə eşqə neyləyə tədbir-u çârəsin
Mə'şuqə şâh-i âləm-u âşiq fəqir ola

تووحید ایچینده نوکته-یی اسراری بیلمه میشه م،
صاحب نظر گرہ گ کی، بو حالا خیبر اولا.
Tövhid içində nüktə-yi əsrarı bilməmişəm
Sâhib nəzər gərək ki bu hâla xəbir ola

منصور-ی عشق اولاندا حقیقی ز-ی فضل-ی حاق
آنین موعینی آیت-ی نئعمت نصیر اولا.
Mənsur-i eşq olanda Həqiqi zi Fəzl-i Haq
Ânın muini âyət-i ne'mət nəsir ola

گلگیل کی سئومیشه م سنی جانانه لرده من
جان اوینارام یولوندا بو دیوانه لرده من.
Gəlgil ki sevmişəm səni cānanələrdə mən
Can oynaram yolunda bu divānələrdə mən

ویرانه کۆنلومو غم-ی عشق اتدی چون مکان،

بس گنج بولموشام دیل-ی ویرانه لرده من.

Virânê könlümü qəm-i eşq etdi çün məkân
Bəs gənc bulmuşam dil-i virânelərdə mən

هر تشنه نین کی، جانی موصفا لیبین دئیل،

ایچمه ن حیات آیین اول پئیمانہ لرده من.

Hər təşnənin ki canı musəffa ləbin deyil
İçmən həyat âbın ol peymanələrdə mən

شیرین غمینده جانیمی تسلیم قیلیمیشام،

خوسروو حیکایه سین دئه مه ن افسانه لرده من.

Şirin qəmində canımı təslim qılmışam
Xosrov hikayəsin demən əfsanələrdə mən

چون خانقاه-و مدرسه-و زاهد-و شیخ،

حاقدن مورد ایسته ره م اول خانه لرده من.

Çün xânaqah-o mədrəsə-vu zâhid-o şeyx
Haqdan murad istərəm ol xânelərdə mən

یاخدی حقیقی جانینی شمع-ی روخوندا چون،

یاندیم بو آه-و سوز ایله پروانه لرده من.

Yaxdı Həqiqi canını şəm'-i ruxunda çün
Yandım bu âh-u suz ilə pərvanələrdə mən

ائی سر-ی زولف-ی تو کمند-ی بلا

Ey sər-i zülf-i to kəmənd-i bəla

پیش-ی قدت سرو-و صنوبر دو تا

Piş-i qədət sər-ü senübər du ta

سوره-یی والشمس یوزون آیتی

Surə-yi vəşşəms yüzün âyətî
حرف-ی هیدایتده خطین والضحی
Hər-f-i hidayətdə xətin vəzzuha

خیضر-ی لبین چشمه-یی آب-ی حیات
Xizr-i ləb-in çəşmə-yi âb-i həyat
عاشیق-ی دیلخسته یه لعین شفا
Âşiq-i dilxəstəyə lə'lin şəfa

کیم کی سر-ی کویونا خاک اولمادی
Kim ki sər-i kuyuna xək olmadı
ایر مه دی مقصودونا اول بی وفا
İrmədi məqsuduna ol bivəfa

آهیله یانیدردی منی فورقتین
Âhilə yandırdı məni fərqətin
گل منه وصلیندن ایریشدیر دوا
Gəl mənə vəslindən irişdir dəva

آیت-ی واللئیل ساچین شانینه
Âyət-i vəlleyl saçın şə'ninə
خال-و خطین فاتیحه-یی ربینا
Xâl-ü xətin fâtihe-yi rəbbəna

کیم کی سنی گۆردو بو وجهیله شاه
Kim ki səni gördü bu vəchilə şah
اولدو سنین خاک-ی رهینده فدا
Oldu sənin xāk-i rəhində fəda

سیدره بویون سروینه قیلدی سوجود
Sidrə boyun sərvinə qıldı sucud
عاريض-ی روخسارینا بدر-ی دوجا
Âriz-i ruxsarına bədr-i duca

حوسن-و لطافتده یوزوندور قمر

Hüsn-ü lətafətdə yüzündür qəmər

کوفر-و ضلالتده ساچین دیر بلا

Küfr-ü zəlalətdə saçındır bəla

وصلینه یار اولدو حقیقی بو گون

Vəslinə yar oldu Həqiqi bu gün

حقدن ایریشدی اونا فضل-و عطا

Həqdən irişdi ona fəzl-ü əta

یارین غمینده بولمادی هر بی صفا صفا

Yârın qəmində bulmadı hər bisəfa səfa

یارین وفاسینی نه بیلیر چکمه یه ن جفا

Yârın vəfasını nə bilir çəkməyən cəfa

هر کیم کی یاره عهد-و وفا قیلماز ائی حکیم

Hər kim ki yârə əhd-ü vəfa qılmaz ey həkim

ایدراک ایله ن اولانکدیر عهده بی وفا

İdrak ilən ülaikdir əhdə bivəfa

جانیم نجات ایسته مه ز از دام-ی زولف-ی دوست

Cânım nəcat istəməz əz dâm-i zülf-i dust

اول حلقه-یی سلاسیله تا اولدو موبتلا

Ol həlqə-yi səlasilə ta oldu mübtəla

عقلیم ایتیردی لئیلی-و مجنون حیکایتین

Əqlim itirdi Leyli-yü Məcnün hikayətin

شیرین یولوندا اولدو چو فرهاد جان فدا

Şirin yolunda oldu çü Fərhad canfəda

عئینیمده نور-ی لم یزل اولدو غم-ی روخون

Eynimdə nur-i ləmyəzəl oldu qəm-i ruxun

ائی خاک-ی آستان-ی تو کحل-ی بصیر-ی ما

Ey xâk-i âsitan-i to kəhl-i bəsir-i ma

هر کیم کی یاری غئیر ایله بیگانه بیلمه دی
Hər kim ki yârı qeyr ilə biganə bilmədi
یارین ووصالی اولمادی اول غئیره آشینا
Yârın vüsali olmadı ol qeyrə âşına

قیلدی حقیقی کعبه-یی وصلین طوافینی
Qıldı Həqiqi kə'bə-yi vəslin təvafını
حقدن مويسسر اولدو اونا مروه-و صفا
Həqdən müyəsər oldu ona Mərvə-vü Səfa

آیینه-یی جهان کی جمالیندیر ائی صنم
Âyinə-yi cahan ki camalındır ey sənəm,
هر بی بصر هاچان گۆره ر اول نوردان ضییا
Hər bibəsər haçan görər ol nurdan ziya

ائی خط-و خالین کمال الله هم امّ الكتاب
Ey xə-t-ü xalın kamal ul-Lah həm ümm-ül kitab
حسرتیندن دیدة-یی عوششاق اولوبدور غرق-ی آب
Həsərətindən didə-yi uşşaq olubdur qər-q-i ab

غمزه-یی چشمین ایشارت قیلدی اهل-ی وعده یه
Qəmzə-yi çəşmin işarət qıldı əhl-i və'dəyə
مست-ی عشقین شول جهتدن قالمادی عئینینده خاب
Məst-i eşqin şol cəhətdən qalmadı eynində xab

لئيله الاسرى-و واللیل اندی زولفون شانینه
Leylət ül-əsra-vü vəlleyl əndi zülfün şə'ninə
آیه-ی والشمسه وجهیندن گۆروندو آفتاب

Âyət-i vəşşəmsə vəchindən göründü aftab

ائی منیم عئینمدہ روخسارین چو نور-ی لم یزل
Ey mənim eynimdə ruxsarın çü nur-i ləmyəzəl
وئی ساچین هر تاره سیندن عالم اوزره موشک-ی ناب
Vey saçın hər tārəsindən âləm üzrə müşk-i nab

عالمی قیلدی مونوور نور-ی وجھین تا ابد
Âləmi qıldı münvər nur-i vəchin tâ əbəd
لؤوح-ی محفوظوندا رؤوشن اولدو هم یوم الحسّاب
Lövh-i məhfuzunda rövşən oldu həm yövm ül-hesab

زار-و بیمارہ م اگر تشریف قیلسان بیر نظر
Zâr-ü bimarəm əgər təşrif qılsan bir nəzər
خاک-ی راه-ی مقدمیندہ سیمیشہ م گوژدن گولاب
Xâk-i râh-i məqdəmində səpmişəm gözdən gülab

اول خط-و خال-و رخ-و زولفون حنّساین قیلماغا
Ol xə-t-ü xâl-ü rux-u zülfün hesabın qılmağa
حاسیب-ی عشقہ مويسسر اولدو حاق دان ائحتیساب
Hâsib-i eşqə müyässər oldu Həqdən ehtisab

صورتین آیینہ-یی عشق اولدو اهل-ی عالمہ
Sürətin âyinə-yi eşq oldu əhl-i âləmə
لؤوح-ی محفوظوندا قوران اولدو حکمتدن کیتاب
Lövh-i məhfuzunda Qur'an oldu hikmətdən kitab

ائی حقیقی باشینی قوی اول جناب-ی حضرتہ
Ey Həqiqi bâşını qoy ol cənab-i həzrətə.
قویماگیل الدن ووصال-ی دامنین از هیچ باب
Qoymagıl əldən vüsal-i dâmənün əz hiç bab

تا سونبولون گوٲوردو جمالیندان آفتاب
Tâ sünbülün götürdü cəmalından âftab
توتدو جهانى فیتنه لى آلیندان آفتاب
Tutdu cahanı fitnəli alından âftab

دؤور-ى قمرده دوشدو سحابه فراقيله ن
Dövr-i qəmərdə düşdü səhabə fəraqilən
تایینده حوسن-ى نقش-ى هیلالیندن آفتاب
Tabində hüsn-i nəqş-i hilalından âftab

چکدی ساچی کمندینه خال-ى روخو منى
Çəkdi saçı kəməndinə xâl-i rux-u mənî
اؤیره ندى فیتنه لى خالیندان آفتاب
Öyrəndi fitnə fitnəli xalından âftab

محو اولدو گولوستان-ى ووصالیندا تا ابد
Məhv oldu gülüstan-i vüsalında tâ əbəd
تا رنگ-و بو برد روخ-ى آلیندان آفتاب
Tâ rəng-ü bu bərəd rux-i alından âftab

جام-ى لبین مئیندن ایچیردی حقیقى یه
Câm-i ləbin meyindən içirdi Həqiqi'yə
آب-ى حیاتی لعل-ى زولالیندان آفتاب
Âb-i həyatı lə'l-i zülalından âftab

گل گل کی دوشدو سوز-ى فراقیندا جانہ تاب
Gəl gəl ki düşdü suz-i fəraqında cana tab.
خلوت سرا-یی کؤلومو هیجر ائیلہ دی خراب
Xəlvətsəra-yi könlümü hicr eylədi xərab

یارب نہ درد ایمش غم-ى عشقین کی عاشیقہ

Yârəb nə dərd imiş qəm-i eşqin ki âşiqə
نه فيكر-ى دونيا قويدو و نه فيكر-ى دين-و خاب
Nə fikr-i dūnya qoydu-vü nə fikr-i din-ü xab

بى پرتوو-ى جمال-ى تو ائى نور-ى چشم-ى ديل
Bipərtov-i cəmal-ı to ey nur-i çəşm-ü dil,
مانند-ى ذرره اولموشام از عشق-ى آفتاب
Mânənd-i zərrə olmuşam əz eşq-i âftab

يارب ووجود-ى ذاتينا وصل اولماسين گزند
Yârəb vücud-i zâtına vəsl olmasın gəzənd.
اولسون نصيب دوشمينه تاب-و اضطيراب
Olsun nəsib dūşmənə tab-ü iztirab

تا شانه قیلدی طوره-ى عنبرفشان ساچين
Tâ şânə qıldı türrə-yi ənbər fəşan saçın
افلاکيان-ى عشق از آن توتدو موشک-ى ناب
Əflâkiyan-i eşq əz an tutdu müşk-i nab

اولدو اسير دانه-ى خالیندا جان قوشو
Oldu əsir dānə-yi xalında can quşu
داییم بلایه سالدی منى زولف-ى پیچ-و تاب
Dâyim bəlaya saldı məni zülf-i piç-ü tab

گل گل کی سندن آیری حقیقی به سوز-ى ديل
Gəl gəl ki səndən ayrı Həqiqi bə suz-i dil
چکدی فراق-ى آتش-ى هیجرینده بس عذاب
Çəkdi fərâq-i âtəş-i hicrində bəs əzab

حقیقت اهلینه مئحراب اولاندا اول مسجود
Həqiqət əhlinə mehrab olanda ol məscud
عجب نباشد اگر قیلسا اهل-ى عشق سوجود

Əcəb nəbəşəd əgər qılsa əhl-i eşq sucud

جنابینا یوزونو سالدی بو شیکستہ کونول
Cənabına yüzü saldı bu şikəstə könül
ایریشدی سایه-ی ایقباله طالع-ی مسعود
İrişdi sâyə-yi iqbalə tale'-i mäs'ud

نئی-ی شیکستہ فغان ائیلہ دی زی غمزہ-یی عشق
Ne-yi şikəstə fəğan eylədi zi qəmzə-yi eşq
روباب-و چنگ-و دفه شاھید اولدو نغمه-یی عود
Rübab-ü çəng-ü dəfə şâhid oldu nəğmə-yi ud

ووصال-ی جنتینہ واصیل اولمادی زاهید
Vüsal-i cənnətinə vâsil olmadı zâhid
زی کوی-ی دؤولت-و ایقبال اولدو چون مردود
Ze kuy-i dövlət-ü iqbal oldu çün mərdud

او دم کی لئیلہ الاسرایہ واصیل اولدو رسول
O dəm ki Leylät-ül əsrayə vâsil oldu Rəsul
عوروج-ی منزل-ی افلاکہ قیلدی اهل-ی صوعود
Uruc-i mənzil-i əflakə qıldı əhl-i suud

حقیقت اهلینہ چون قیبلہ دیر وصال-ی روخو
Həqiqət əhlinə çün qiblədir vüsal-i ruxu
توراب-ی خولقونہ قیلدیلازلده سوجود
Turab-i xülqünə qıldılar əzəldə sucud

حقیقی سجده-یی رویت قیلیر زی روز-ی ازل
Həqiqi səcdə-yi ruyət qılır zi ruz-i əzəl
از آنکی ساجیده م اول وجهه من، تویی مسجود
Əz an ke sâcidəm ol vəchə mən toyi məscud

جانیمی یاندیردی شووقون ائی دیلارامیم مدد
Canımı yandırdı şövqün ey dilaramım mädäd
قالمادی صبریم توکه ندی گتتدی آرامیم مدد
Qalmadı səbrim tükəndi getdi aramım mädäd

خئیلی اییام اولدو کیم دوشدوم ووصالیندان ایراق
Xeyli əyyam oldu kim düşdüm vusalından ıraq,
ائی ووصالی رؤوضه-یی ریضوان-ی اییامیم مدد
Ey vusalı rövzə-yi rizvan-i əyyamım mädäd.

اسریدی جانیم لیین سرچشمه سیندن لایزال
Əsridi canım ləbin sərcəşməsindən layəzal
گل کانین خمیرینده دیر سرچشمه-یی جامیم مدد
Gəl kanın xəmrindədir sərcəşmə-yi cāmım mädäd.

گرچی بد نام اولموشام عشقیندن ائی دیلبر سنین
Gərçi bədnam olmuşam eşqindən ey dilbər sənin,
موندان آیریق اولماسین عالمده بد نامام مدد
Mundan ayrıq olmasın âləmdə bədnamam mädäd ,

قامتیندن قویدو حشری عابید-ی سججاده نین
Qâmətindən qopdu həşri abid-i səccadənin
رحمته آندان ایریشدی اهل-ی ایسلامام مدد
Rəhmətə andan irişdi əhl-i İslâmam mädäd.

بیخدی جان مولکون حقیقی ز-آریزو-یی دام-ی زولف
Yıxdı can mülkün Həqiqi z-ârizu-yi dâm-i zülf
ائی ساچی دامیندا خالی دانه-یی دامیم مدد
Ey saçı damında xâl-ı dâne-yi dâmım mädäd ,

حشرین حَسَابینی نه بیلیر جهل-ی بی خبر

Həşrin hesabını nə bilir cəhl-i bixəbər
گل حشره قاييل اول کی بو حیکمتده دیر نظر
Gəl həşrə qâyil ol ki bu hikmətdədir nəzər.

ائی تاج-و تخته مولک-ی جهانه حریص اولان
Ey tâc-ü tæxtə mülk-i câhana həris olan
عاريف قاتیندا تاپمادی میقدار سیم-و زر
Ârif qatında tapmadı miqdar sim-ü zər

زاهید ائشیتدی نفخه-یی صورون صداسینی
Zâhid eşitdi nəfxə-yi surun sədasını
يوم القیامت اولدو نه یاتیرسان ائی بشر
Yovmül qiyâmət oldu nə yatırsan ey bəşər.

دوشدو جهانه فیتنه-و آشوب-و غولغوله
Düşdü cahana fitnə-vü âşub-ü qulqulə
تا سونبولون گۆتوردو جمالیندان اول قمر
Tâ sünbülün götürdü cəmalından ol qəmər

آشوفته زلف-و خال-و روخو، چشم-و غمزه سی
Âşüftə zülf-ü xâl-ü rux-u çəşm-ü qənzəsi.
قیلدی منی عیتاب ایله از خیش بی خبر
Qıldı məni itab ilə əz xiş bixəbər

ایدراک-و فهم ایریشمه دی اووصاف-ی ذاتینه
İdrak-ü fəhm irişmədi ovsaf-ı zâtına
قیلدیم حدیث-ی لعلین آنینک شرح-ی موختصر
Qıldım hədis-i lə'lin anın şərḥ-i müxtəsər

اندیشه نین گومانینی ترک ائيله فاریغ اول
Əndişənin gumanını tərک eylə fâriq ol.
پئیمانہ دولماینجا تۆکولمه ز خون از جگر

Peymanə dolmayınca tökülməz xun əz cigər

ائى جنتتېنين شرابى لب-ى ياردىر دئيه ن
Ey cənnətin şərabı ləb-i yârdır deyən
جانيم حيات-ى لم يزل اول ياردان ديله ر
Canım həyat-i ləmyəzəl ol yârdən dilər

فضل-ى ايلاهيدن ايكى عالمده شاه ايميش
Fəzl-i ilahidən iki âləmdə şâh imiş
اول اهل-ى ديل كى يار ايله عؤمرونو صرف ايدە ر
Ol əhl-i dil ki yâr ilə ömrünü sərf edər.

وئردى حقيقى جانينى يارين ووصالينه
Verdi Həqiqi canını yârın vusalına
ترک-ى علاييق اتئدى-و کويوندا قويدو سر
Tərk-i əlâyiq etdi-vü kuyunda qoydu sər

لعلينده جام خمر موصفا دئيلميدير؟
Lə'lində cām xəmri müsəffa deyilmidir
خالين سيباهى حبه السودا دئيلميدير؟
Xâlin siyahı hübbət-i səvda deyilmidir

مئهر-ى روخون كى دؤور-ى قمر دن خبر وئير
Məhr-i ruxun ki dövr-i qəmərdən xəbər verir.
عرش-ى سمادا نور-ى موعلا دئيلميدير؟
Ərş-i səmada nur-i müəlla deyilmidir

چون شاهيد-ى حقيقى سن اولدون بو عرصه ده
Çün şâhid-i həqiqi sən oldun bu ərsədə
روح القدس بو حيكمته گويا دئيلميدير؟

?Rüh ül-qüdüs bu hikmätə guya deyilmidir

حاجت دئیل مشاطه کمال-ی جمالینا
Hâcət deyil məşatə kəmâl-i cəmâlına
شول صورت-ی خوچسته موهییا دئیلیمیدیر؟
Şol surət-i xocəstə mühəyya deyilmidir

خضر-ی دیلم کی کووثر جام-ی لبینده دیر
Xızr-i dilim ki kövsər-i cām-ı ləbindədir
از چشمه-یی حیات-ی تو احیا دئیلیمیدیر؟
Əz çəşmə-yi həyat-i to əhya deyilmidir

هر بی خبر کی بیلمه دی قدر-ی ووصالینی
Hər bixəbər ki bilmədi qədr-i vusalını
حئیواندان اول اولئک ادنا دئیلیمیدیر؟
Heyvandan ol ülaik ədna deyilmidir

پئوسته تۆکدو قانیمی مستانه گوزلرین
Peyvəstə tökdü qanımı məstânə gözlərin
شول کافیر از ایمان موبررا دئیلیمیدیر؟
Şol kâfir əz imân mübərرا deyilmidir

مرآت-ی لامکان کی روخون آفتابیدر
Mər'ât-i lâməkan ki ruxun âfitabidir ،
عاریف قاتیندا منظر-ی اعلا دئیلیمیدیر؟
Ârif qatında mənzər-i ə'la deyilmidir

جان وئردی چون حقیقی بهای-ی ووصالینا
Can verdi çün Həqiqi bəhâ-yi vusâlına
وصلیندن اول فقیره تمننا دئیلیمیدیر؟
Vəslindən ol fəqirə təmənna deyilmidir

زولف-و روخون کی شام-و سچردن خبر وئیر
Zülf-ü ruxun ki şâm-ü səhər xəbər verir.

آنین مشامی روح-ی بشردن خبر وئیر
Anın məşâmı ruh-i bəşərdən xəbər verir

شیرین لبین حدیثی کی جانبخش-ی عالم است
Şirin ləbin hədisi ki canbəxş-i âləməst,
شوکر ائیلہ رہ م کی شہد-و شکردن خبر وئیر
Şükr eylərəm ki şəhd-ü şəkərdən xəbər verir.

موسا چو بیلدی رمز-ی اناللهی عاریفہ
Musa çü bildi rəmz-i ənəllahı ârifə
آنست-و ناری طور-و شچردن خبر وئیر
Ânəst-u nârı Tur-u şəcərdən xəbər verir

هر کیم کی گوردو شووق-ی روخون آفتابینی
Hər kim ki gördü şövq-i ruxun âftabını,
اهل-ی بصیرہ نور-ی بصردن خبر وئیر
Əhl-i bəsirə nur-ı bəsərdən xəbər verir

پئیوستہ تۆکدو قانیمی مستانہ چشم ایله
Peyvəstə tökdü qanımı məstanə çəşmilə
اول غمزہ لر کی خون-ی جیگردن خبر وئیر
Ol qənzələr ki xun-i cigərdən xəbər verir.

مئیدان ایچیندہ اولمادی ایسفندییار-ی عشق
Meydan içində olmadı İsfəndiyâr-i eşq
هر بی هونر کی عئیب-و هونردن خبر وئیر
Hər bihünər ki eyb-ü hünərdən xəbər verir.

کشف ائیلہ دی حقیقی حدیثین بیانینی
Kəşf eylədi Həqiqi hədisin bəyânını
اول دور فشانی گور کی گؤهردن خبر وئیر

Ol dür fəşanı gör ki göhərdən xəbər verir ,

هرکیم کی گوردو وجهینی ائی خوسرووی خوبان
Hər kim ki gördü vəchini ey xosrov-i xuban
اهل-ی جهانہ دؤور-ی قمردن خبر وئیریر
Əhl-i cəhânə dövr-i qəmərdən xəbər verir

نفخه لعین ائی صنم روح-و روانه طعن ائده ر
Nəfxə-yi lə'lin ey sənəm ruh-u rəvânə tə'n edər
خوبلوق ایچینده صورتین حور-ی جنانه طعن ائده ر
Xubluq içində surətin hur-i cənânə tə'n edər

وصل-ی روخون بهاسینین بیئینه جان وئیریر کؤنول
Vəsl-i ruxun bəhasının bey'inə can verir könül
جنت-ی وصلین ایسته یه ن کون-و مکانه طعن ائده ر
Cənnət-i vəslin istəyən kövn-ü məkanə tə'n edər

خاک-ی درینده باشینی کیم کی سالییر آیاغینا
Xâk-ı dərində başını kim ki salır ayağına,
تاج ایله تخت-ی خوسرووه، مولک-ی جهانہ طعن ائده ر
Tâc ilə təxt-i xosrovə mülk-i cəhânə tə'n edər.

حوسن-ی روخون ملاحتی شرح-و بیانه سیغامدی
Hüsn-ü ruxun mələhəti şerh-ü bəyanə sığmadı
گل کیم آنین ملاحتی شرح-و بیانه طعن ائده ر
Gəl kim anın mələhəti şerh-ü bəyanə tə'n edər.

غمزه لرین خدنگینی چکدی کمانه قاشلارین
Qəmzələrin xədəngini çəkdi kəmânə qaşların
باغریمی غمزه یارالی قیلدی کمانه طعن ائده ر

Bağrımı qəməzə yarlı qıldı kəmânə tə'n edər.

فردە ووجودی مطلق اول گووهری لامکانی بیل
Fərdə vucud-i mütləq ol gövhər-i ləməkanı bil.
کیم کی یقین بیلیر آنی ظنن و گومانه طعن ائده ر
Kim ki yəqin bilir onu zənn-ü gumənə tə'n edər.

سود و زیان و کترته دوشمه موقیید اولما کیم
Sud-u ziyân-ü kəsretə düşmə müqəyyəd olma kim.
وحدته محو اولان کۆنول سود و زیاننه طعن ائده ر
Vəhdətə məhv olan könül sud-ü ziyânə tə'n edər

زولف و روخون حقیقی یه کوفر و ایمانیمیش یقین
Zülf-ü ruxun Həqiqiyə küfr-ü iman imiş yəqin
کوفر و ایمان بیله ن کۆنول پیر سی موغانه طعن ائده ر
Kürfrü iman bilən könül pır-i Muğânə tə'n edər

ائی روخون گولزار سی جننت، ساچلارین ریحانیدر
Ey ruxun gülzâr-i cənnət saçların reyhanıdır.
وئی دوداغین آب سی حیوان جان آنین حیوانیدر
Vey dodağın âb-i heyvan can anın heyrânıdır.

صورتین لؤو حونده حاق چکمیش کمال سی قودرتین
Surətin lövhində Haq çəkmış kəmâl-i qüdrətin
احسن سی صورت کمال سی قودرت سی رحمانیدر
Əhsən-i surət kəmâl-i qüdrət-i rəhmânidir

گل کی یانیدردی منی حسرتده عشقین آتشی
Gəl ki yandırdı məni həsrətdə eşqin âtəşi
شربت سی وصلین بو درد سی خسته نین درمانیدر

Şərbət-i vəslin bu dərd-i xəstənin dərmişidir

مؤمینین قلبینده دیر اهل-ی یقینین رؤوزنی
Mö'minin qəlbindədir əhl-i yəqinin rövzəni
عاریف-ی اسرار-ی حق شول رؤوضه نین ریضوانیدیر
Ârif-i əsrar-i həq şol rövzənin rizvânıdır

ائی کی حوسنون در کمال-ی قودرت-ی رحمانیمیز
Ey ki hüsnündür kəməl-i qüdrət-i rəhmânimiz.
قودرت-ی رحمانه حئیران اولمایان شئیطانیدیر
Qüdrət-i rəhmânə heyran olmayan şeytânıdır

دیلبیرین یولوندا گر اهلپسه ن اولگیل جانفدا
Dilbərin yolunda gər əhlisən olgil canfəda
ترک-ی جان ائیتیمک بو یولدا عؤمر-ی جاویدانیدیر
Tərk-i cân etmək bu yolda ömr-i câvidanıdır

ائی حقیقی حق سنه فضلدن اولدو موستان
Ey Həqiqi Fəzldən oldu müstəan həq sənə.
شوکر-ی اییام-ی ووصال-و رحمت-ی ربیانیدیر
Şükr-i əyyam-i vüsäl-ü rəhmət-i rəbbânıdır

ائی ملک سیما نه جانسه ن، وجه-ی رحمان سنده دیر
Ey mələk sima nə cansan vəch-i rəhman səndədir.
موصحف-ی حقدیر جمالین، شرح-ی بورهان سنده دیر
Müşəf-i Həqdir cəməlın şərḥ-i burhan səndədir.

نافذ الجاويد از آنست امر تو در عالمی
Nafiz-ül câvid əz anəst əmri to dər âləmi
جومله-یی عالم سنین رایینجه، فرمان سنده دیر

Cümlə-yi âləm sənin rə'yincə fərman səndədir ,

کنت کنزین پردہ سی رفع اولدو حقدن وجهینه
Künti kənzin pərdəsi rəf' oldu Həqdən vəchinə
چون بو رازین محرمیسه ن، گنج-ی پونھان سنده دیر
Çün bu rāzın məhrəmisən gənc-i punhan səndədir.

درد-ی بی درمانیما وصلیندن آیری چاره یوخ
Dərd-i bədərmanıma vəslindən ayrı çārə yox
ائی طبیب-ی دردمندان، گل کی درمان سنده دیر
Ey təbib-i dərdiməndan gəl ki dərman səndədir

کؤوثرین خاصیتی لعلینده دیر من خضروار
Kövsərin xâsiyyəti lə'lindədir mən Xızrvar
زینده-یی جاوید از آنم کاب-ی حئیوان سنده دیر
Zində-yi câvid əz anəm kâb-i heyvan səndədir

دوניה-و عوقبا سنین کامینجا سن در کام-ی دیل
Dünya-vü uqba sənin kâminca sən dər kâm-i dil.
ائی سولئیمان-ی دو عالم گل کی دؤوران سنده دیر
Ey Süleyman-i do âləm gəl ki dövran səndədir.

گل کرم بیرله نظر قیلقیل حقیقی حالینا
Gəl kərəm birlə nəzər qılqıl Həqiqi hâlına
صاحب-ی خولق-و کرمسه ن، لوظف-و ائحسان سنده دیر
Sâhib-i xülq-ü kərəmsən lütf-ü ehsan səndədir

عشق-ی جانان هر کیمین جانیندا کی تاثیر ائده ر
Eşq-i cânan hər kimin cânında ki tə'sir edər.
جانینی جانانه قوربان قیلماسا تقصیر ائده ر

Cânını cânana qurban qılmasa təqsir edər

هر موفسسیر کیم آنین وجهینده گوردو آیتین
Hər müfəssir kim onun vəchində gördü âyət-in
هم سوجود ائيله ر اونا هم عالمه تفسیر ائده ر
Həm sucud eylər ona həm âləmə təfsir edər

جاويدانی دؤولت-ی منصور بولماز ياردان
Câvidani dövlət-i mənşur bulmaz yârdan
عشق مئيدانيندا هر کيم ياريله ن تزوير ائده ر
Eşq meydanında hər kim yârılən təzvîr edər

آیت-ی روخسارینی معشوقه نین حرفن بئحرف
Âyət-i ruxsarını mə'süqənin hərfən be hərf
کاتیب-ی قودرت به لؤوح-ی جان-و ديل تحرير ائده ر
Kâtib-i qudrət bə lövh-i cân-u dil təhrir edər

خاب ايچينده گورموشه م بير ماه گول روخساری کيم
Xâb içində görmüşəm bir mâh gülruxsârı kim
يوسوف-ی ميصرى اونو يوز وجهيله ن تعبير ائده ر
Yusuf-i Misri onu yüz vəchilən tə'bir edər

چون حقیقی نین ایکی عالمده سنسه ن ديلبری
Çün Həqiqi'nin iki âləmdə sənşən dilbəri
جانینی يولوندا قوربان قيلماسا تقصير ائده ر
Cânını yolunda qurban qılmasa təqsir edər